

نشانی برای دریافت و انتشار  
ایمیل های شما  
Info\_sabz1388@yahoo.de  
تیراژ این شماره: ۴۲۵۰۰۰



سپاه، مخابرات را هم خرید

صفحه: ۹

یک جشنواره جهانی دیگرسبز شد

## بمب اتمی نه، صلح و دموکراسی آری



۱۱	تحلیل هفته سردبیر
۲۱	جمشید اسدی
۱۳	محسن حیدریان
۱۵	اریش فروم
۱۲	بابک قهاری
۱۸	سید کاظم علوی
۲۳	حمید فرخنده
۱۷	سیدسراج الدین میر دامادی
۱۹	علیرضا نوری زاده



اسکناس، رسانه  
جنبش سبز

صفحه: ۲

مصاحبه خیالی لاری کینگ با رئیس دولت کودتا

عکس ها سخن می گویند

صفحه: ۴

اول نادیده ات می گیرند، بعد مسخره ات می کنند، سپس با تو مبارزه می کنند، اما در نهایت پیروزی با توست. "ماهاتما گاندی"

جنبش سبز



هنر سبز

جهان آزاد، ناصر اطمینان  
هاشم باروتی، بهرام پرتوی  
آزاده دواجی، مجتبی کاشانی

صفحات: ۱۸-۱۹

راههای سبز

گردهم آیی هفتگی مادران  
داغدار:  
تا مجازات جنایتکاران  
ایستاده ایم...

صفحه: ۳

ناشر



موسسین:

خانه فیلم مخملباف / نوشابه امیری  
هوشنگ اسدی / فریبرز بقانی  
محسن سازگارا / علیرضا نوری زاده  
فرهنگسرای پویا

مدیر اجرایی:  
شهلا بهار دوست

اولین پیش شماره هفتم تیر ماه  
هزار و سیصد و هشتاد و هشت



## راههای سبز

حال به خاطر اندک واکنش‌های مثبتی که ممکن است از حضور جمهوری اسلامی ایران در این جشنواره‌ها مدنظر باشد، تاکنون نظام برای مشارکت فیلمسازان هنرمندان در این جشنواره‌ها آیین نامه یا دستورالعمل خاصی ارائه و اجرا نکرده است، این در حالی است که حتی بعضی مسئولان هنری برای ادامه این حضور از هیچ تلاشی در طول 30 سال گذشته فروگذار نکرده‌اند.

حضور موفق حنا مخملباف در بخش سینمایی بین‌المللی در جشنواره ونیز با فیلم روزهای سبز در جشنواره فیلم ونیز، که به روزهای قبل و بعد از انتخابات اخیر و اعتراضات مردمی پردازد، یکی دیگر از مواردی است که مخالفت و خشم دوست نزدیک احمدی نژاد را برانگیخته است.

## اسکناس، رسانه جنبش سبز



وقتی یک جنبش اجتماعی، زنده باشد و در لایه‌های زیرین جامعه ریشه دوانده باشد، حتی اگر راه را برای بروز و ظهور آن ببندند، به هر حال راهی برای عرض اندام و نمادهایی برای تجلی پیدا می‌کند. بدین ترتیب معترضان به کودتای انتخاباتی، در حالی که از تریبون‌های رسمی تحقیر و تخریب می‌شوند و از رسانه‌های رسمی و متعارف محروم‌اند، برای فعالیت و حضور خود به دهها راه مسالمت‌آمیز دیگر

فریادی که از حجره‌ی میلیون‌ها هوادار موج سبز برخاست، از همان روزهای نخستین پس از کودتا، تنها بر گلو نماند، بلکه بر دیوارها و تابلوها و پلاکاردهای سرتاسر ایران نیز ثبت شد. در این میان، خلاقیت جنبش و جوانان فعال آن، همانطور که منتخب واقعی‌شان میرحسین موسوی تاکید داشت، پول‌های کاغذی را نیز را به محلی برای ثبت شعارها و شنیدن و به گوش دیگران رساندن

فریاد «یاحسین میرحسین» و «مرگ بر دیکتاتور» که این روزها با پژواک صدای مظلومان و داغدیدگان جنایات اخیر درآمیخته است و در هر فرصتی که برای اعتراض فراهم می‌شود، به وفور شنیده می‌شوند، همچون نهال امید بر روی اسکناس‌های در دست مردم نیز سبز شدند تا رفته رفته، بدون هیچ اعلام رسمی، صداها و هزاران اسکناس در شهرهای مختلف بین مردم دست به دست شوند و که رنگی از جنبش سبز بر خود دارند.



## یک جشنواره جهانی دیگر سبز شد بمب اتمی نه، صلح و دموکراسی آری معاون جدید مطبوعاتی جشنواره های جهانی را تهدید به تحریم کرد.



فیلم روزها سبز ساخته حنا مخملباف، جشنواره راه سبز کرد. بعد از جشنواره های مونترال، ونیز و لوکارنو این چهارمین جشنواره جهانی است که سبز می شود.

فیلم «روزهای سبز» آخرین ساخته حنا مخملباف، در روز دوم مهرماه در بخش خارج از مسابقه فستیوال سن سباستین به نمایش درآمد. هم زمان هیئت داوران فستیوال، شامل سینماگران مطرح از گوشه و کنار دنیا، با آویختن شال سبز بر گردن خود در مقابل دهها خبرنگار، به جنبش سبز، جنبش معترض به نتایج انتخابات ریاست جمهوری در ایران، پیوستند.

این فیلم داستانی مستند، به روزهای قبل و بعد از انتخابات ریاست جمهوری دوره دهم در ایران و اعتراضات مردمی که به «جنبش سبز» شهرت یافته می‌پردازد.

بعد از نمایش فیلم، حنا مخملباف به روی صحنه رفت و به عنوان «قطره‌ای از دریای مردم ایران (آن طور که خودش اظهار داشت گفت که مردم ایران امروز به دنبال آزادی هستند و به خاطر داشتن این آزادی به قول خانم مخملباف کشته شده و یا در زندان‌ها مورد تجاوز و شکنجه قرار گرفته‌اند.

حنا مخملباف بر روی صحنه فستیوال سن سباستین گفت: «از مردم دنیا می‌خواهیم دست به دست ۷۰ میلیون مردم ایران بدهند و نگذارند فرانکوی ایران، هیتلر امروز ایران، القاعده ایران، دیکتاتور ایران، احمدی‌نژاد، بمب اتم بسازد. ما مردم ایران مثل شما مردم دنیا نگران صلح جهانی هستیم، ما مردم ایران بمب اتمی نمی‌خواهیم، ما صلح برای جهان و آزادی برای ایران می‌خواهیم.»

روز پنجشنبه، هیئت داوران فستیوال سن سباستین از جمله لوران کانت، کارگردان مشهور فرانسوی و رئیس هیئت داوران فستیوال سن سباستین، دو بازیگر معروف اسپانیایی و پرتغالی، سمیرا مخملباف، فیلمساز ایرانی و دختر دیگر محسن مخملباف به همراه تعداد دیگری از اهالی سینما در حالی که شال‌های سبز بر گردن انداخته بودند در مقابل دهها خبرنگار و عکاس بین‌المللی پارچه سیزی را در دستان خود نگه داشتند که روی آن این عبارت به چشم می‌خورد: «ما بمب اتمی نمی‌خواهیم، ما صلح و دموکراسی می‌خواهیم».

در میان این جمع بهمن قبادی، فیلمساز مطرح ایرانی، نیز حضور داشت و آخرین ساخته او به نام «کسی از گربه‌های ایرانی خبر نداره» (در بخش خارج از مسابقه فستیوال سن سباستین به نمایش درآمده است).

## تهدید جشنواره های جهانی

جواد شمعقوری، معاون جدید سینمایی دولت کودتا، جشنواره های جهانی را تهدید به تحریم کرد.

جواد شمعقوری گفت: «که جشنواره‌های جهانی باید بدانند اگر بخواهند مکان نمایشی برای جریان‌های براندازانه علیه نظام باشند، تصمیم تحریم شرکت در جشنواره‌ها از سوی هنرمندان و مسئولان گرفته خواهد شد.

که اهداف سیاسی جشنواره‌های جهانی کمتر بر کسی پوشیده است، اما با این



یکبار 484 میلیارد تومان (484 میلیون دلار) به دولت بپردازد.

پرداخت چنین مبلغ هنگفتی از عهده کمتر خریداری ساخته است و به عقیده برخی کارشناسان تامین چنین پول هنگفتی جز از طریق شرکت های دولتی یا شبه دولتی امکان پذیر نیست.

شرکت مخابرات ایران یکی از شرکت های مشمول اصل 44 قانون اساسی است، که بیش از این پنج درصد از سهام آن سال گذشته در بورس عرضه شده و پنج درصد به کارکنان و 20 درصد از سهام آن نیز از طریق سهام عدالت واگذار شده است.

با گذاری پنجاه درصد از سهام، میزان سهام واگذار شده مخابرات به 80 درصد خواهد رسید و بنابر قانون، بقیه 20 درصد سهام مخابرات در اختیار دولت باقی خواهد ماند.

بخشی از سهام شرکت مخابرات ایران در واقع ودیعه تلفن همراه و ثابت است که دولت در طول سالها از مردم دریافت کرده است.

مبلغ این ودیعه ها متفاوت است و شرکت مخابرات ایران در سال گذشته اعلام کرده بود که ودیعه تلفن ثابت بین 20 هزار تومان تا 100 هزار تومان است و مبلغ ودیعه تلفن همراه از 160 هزار تومان تا 290 هزار تومان متفاوت است.

هنوز سر نوشت این ودیعه ها بعد از واگذاری سهام شرکت مخابرات روشن نیست. این در حالی است که پیش از این اعلام شده بود که بخشی از سهام مخابرات در اختیار کسانی قرار می گیرد که از مخابرات تلفن خریده اند و نزد مخابرات ودیعه دارند.

بنابر تازه ترین آماري که شرکت مخابرات ایران منتشر کرده این شرکت هم اکنون نزدیک به 25 میلیون مشترک تلفن ثابت و بیشتر از 31 میلیون مشترک تلفن همراه دارد و برخی کارشناسان می گوید که این شرکت از جمله شرکت هایی است که سود تضمین شده ای دارد.

### گردهم آبی هفتگی مادران داغدار

## تا مجازات جنایتکاران ایستاده ایم ...



گردهمایی هفتگی مادران داغدار و عزادار، با حضور بیش از صد نفر برگزار شد.

در این گردهمایی تعدادی از مادرانی که فرزندان شان در زندان هستند از جمله فاطمه گلگزی مادر منصور اسانلو رئیس هیات مدیره سندیکای شرکت واحد که مدت سه سال است زندانی است نیز حضور داشت.

مطابق معمول هر هفته، ننی چند از فعالان جنبش زنان و تعدادی از زنان بازیگر هنرمند، مادران را همراهی می کردند. در این گردهمایی نامه ای کوتاه و سرگشاده که توسط گروهی از مادران داغدار و عزادار نوشته شده بود توزیع شد. متن نامه بدین قرار است:

مسولان محترم! صدای مادران داغدار و عزادار را بشنوید!

سه ماه از کشتار و زندان و شکنجه و تجاوز به فرزندان بی دفاع و بی گناه ما گذشت! ولی حتی یک نفر به عنوان، آمر، عامل و متجاوز به حقوق قانونی مردم، به ما که سال هاست چشم انتظار آزادی، عدالت و برابری هستیم معرفی نشده.

آیا سکوت سرشار از فریاد حق طلبانه همراه با ناله و ضجه مادران به گوش شما نمی رسد؟

سه ماه است که غروب هر شنبه در پارک لاله به رغم تهدیدهای پلیس گرد هم می آیم تا خون بهای فرزندان مان را با مجازات آمران و عاملان فجایع اخیر طلب کنیم، باشد که شاهد تکرار این جنایات نباشیم.

## در بزرگترین معامله تاریخ بورس ایران

### سپاه، مخابرات را هم خرید ...



شرکت مخابرات بزرگترین شرکت دولتی است که بیشتر از ده درصد ارزش بازار بورس را در اختیار دارد- زیر عکس

در بزرگترین معامله تاریخ بورس ایران، پنجاه درصد شرکت مخابرات ایران به ارزش حدود هشت میلیارد دلار به چند شرکت وابسته به سپاه پاسداران فروخته شد.

بنابر گزارشها، کنسرسیوم "توسعه اعتماد مبین" خریدار سهام شرکت مخابرات، از سه شرکت تشکیل شده است. شرکت های سرمایه گذاری "توسعه اعتماد" و "شهریار مهستان" که از شرکت های زیر مجموعه بنیاد تعاون سپاه هستند و شرکت "گسترش الکترونیک مبین ایران" که از شرکت های زیر مجموعه ستاد اجرایی فرمان امام است.

دو شرکت از مجموع این شرکت ها در سالهای 1385 و 1386 تاسیس شده اند و سابقه چندان ندارند و شرکت سرمایه گذاری توسعه اعتماد نیز در سال 1383 فعالیت خود را شروع کرده است.

کنسرسیوم توسعه اعتماد مبین در حالی توانست سهام شرکت مخابرات را از آن خود بکند که ساعتی پیش از انجام معامله رقیبش گروه "پیشگامان کویر یزد" به دلیل نداشتن "صلاحیت امنیتی" از سوی سازمان خصوصی سازی از رقابت کنار گذاشته شده بود.

البته سازمان خصوصی سازی اعلام کرده بود که پیشگامان کویر یزد از خرید انصراف داده اما این گروه در پاسخ اعلام کرد که سازمان خصوصی سازی اعلام کرده به دلیل عدم صلاحیت امنیتی نمی توانیم در معامله شرکت کنیم و درخواست خروج از معامله را به ما دادند.

با کنار گذاشته شدن این رقیب، دو گروه بر سر خرید مخابرات رقابت می کردند که هر دو وابسته به سپاه پاسداران بودند؛ "کنسرسیوم توسعه اعتماد مبین" و گروه "مهر اقتصاد ایرانیان".

مهر اقتصاد ایرانیان یک شرکت سرمایه گذاری است که در بورس فعالیت می کند و یکی از شرکت های زیر مجموعه موسسه مالی و اعتباری مهر است که صاحب آن بسیج سپاه پاسداران انقلاب اسلامی است.

سهام مخابرات در حالی فروخته شد که چند بار برنامه فروش این سهام به تعویق افتاده بود و در آخرین بار نیز که ظاهراً بنابر تقاضای گروه "مهر اقتصاد ایرانیان" برای شرکت در این معامله صورت گرفت. با این حال بعد از قطعی شدن حضور این گروه، سازمان خصوصی سازی، شرکت رقیب یعنی "پیشگامان کویر یزد" را ساعتی پیش از معامله از گردونه رقابت کنار گذاشت. فروش سهام شرکت مخابرات بزرگترین معامله در تاریخ 41 ساله بورس تهران است که بنابر گزارشها معامله آن نیم ساعت بیشتر طول نکشید.

خریدار سهام شرکت مخابرات باید یک هزار و 560 میلیارد تومان به صورت نقدی به حساب خزانه دولت واریز کند

### معامله تاریخی بورس

در این معامله 50 درصد بعلاوه یک سهم شرکت مخابرات با نزدیک به 23 میلیارد سهم به قیمت هر سهم 340 تومان به کنسرسیوم توسعه اعتماد مبین فروخته شد.

ارزش سهام عرضه شده مخابرات حدود هشت هزار میلیارد تومان (هشت میلیارد دلار) بوده است و خریدار این سهام باید 20 درصد از قیمت را به صورت نقدی و بقیه را نیز در 16 قسط و هر شش ماه یک بار بپردازد.

خریدار سهام مخابرات باید 20 درصد قیمت سهام را به مبلغ یک هزار و 560 میلیارد تومان (یک میلیارد و 560 میلیون دلار) را به صورت نقدی به حساب خزانه دولت واریز کند.

علاوه بر مبلغ نقدی، خریدار سهام مخابرات باید در 16 قسط و هر شش ماه



## عکس ها سخن می گویند



MEHR  
MEHR NEWS AGENCY / PHOTO: RAOUF MOHSENI

## ۱۰۰ هوادار در تهران



## هزاران مخالف در جهان



## مصاحبه خیالی لاری کینگ با رئیس دولت کودتا



**لاری کینگ:** ا ابتدای مصاحبه احمدی نژاد در رابطه با تاسیسات هسته ای قم که به تازگی مورد تایید جمهوری اسلامی قرار گرفته و پنهان کاری آن از سوی مقامات ایران می گذرد و احمدی نژاد می گوید ما پنهان کاری نکردیم و به آژانس از مدت ها قبل اطلاع دادیم اما محمد البرادعی دبیر کل آژانس بین المللی اتمی وابسته به سازمان ملل در طی نامه ای به سه کشور آمریکا، فرانسه، انگلیس، هرگونه اطلاعی از سوی ایران در رابطه با تاسیسات اتمی قم را تکذیب کرد.

**احمدی نژاد:** در جریان برگزاری دادگاه ها همه وکیل داشتند و وکلا حرفشون رو می زدند و از موکلینشون دفاع می کردند. آیا می دونید چند نفر در زندان های آمریکا کشته می شوند.

**لاری کینگ:** معترضان به طرز بدی سرکوب شدند و بهشون حمله شد، نظرتون چیه؟

**احمدی نژاد:** آیا شما اخبار پترزبورگ را دیدید؟ هزاران نفر بودند، مردم را کتک زدند گاز اشک آور زدند چرا؟

**لاری کینگ:** آقای رئیس جمهور من دارم از شما سوال می کنم، شما مهمان هستید و من پرسشگر عده ای معتقدند شما فرمان دستگیری ها را دادید؟

**احمدی نژاد:** دخالتی در دستگیری ها نداشتم، و دستگاه قضایی در ایران مستقل هست، دستگاه قضایی تحت امر من نیست، مگر رئیس جمهور میتونه به قاضی دستور بده؟، دستگاه قضائی خودش کارش رو انجام میده، در ایران کسی سرکوب نمیکنه.

**لاری کینگ:** خیلی ها می گویند شما قاتل ندا هستید .

**احمدی نژاد:** ما واقعا از این مساله متاسفیم، ندا در تظاهرات نبود، ما به این مساله مشکوک هستیم، با اسلحه با فاصله بسیار نزدیک کشته شد این طبق نظریه پزشک قانونی هست، وقتی این همه دوربین از قبل ندا رو دنبال می کنه چطور نتونست تصویر قاتل رو بگیره.

**کینگ:** شما توجه کنید تصاویر با موبایل بود و نه با دوربین فیلمبرداری  
**احمدی نژاد:** نه اجازه بدید با دوربین فیلمبرداری شده دوربینی در فاصله دو متری چطور نتونستند قاتل رو شناسایی کنه.

**لاری کینگ:** آقای رئیس جمهور با دوربین موبایل بود و نه فیلمبرداری ببینید در ونزوئلا هم زمانی که کودتاچیان داشتند علیه چاوز کودتا میکردند همین اتفاق افتاد و دولت وقت آمریکا هم از کودتاچیان حمایت می کرد واقعا چرا؟

**لاری کینگ:** آقای رئیس جمهور امکان داره رهبر اپوروسیون مستر موسوی دستگیر بشه؟

**احمدی نژاد:** این مربوط به قوه قضاییه هست و قاضی باید دستور بده قوه قضاییه مستقل هست و به دستور و رای قاضی مربوط میشه...

## تحلیل هفته

## سبز صد روزه

سر دبیر



غیر مستقیمش به خامنه ای هم. " رهبر جمهوری اسلامی" اقرار فرد علیه خودش را نافذ می داند. منتظری این دیدگاه را ردمی کند. از نگاه منتظری اقرار فرد علیه خودش هم شرعا و قانونا باطل است.

هفته ای است که 9 مرجع تقلید شیعه، دوشنبه را عید فطر اعلام کرده اند و تنها چشمی که ماه را رویت کرده، آیت اله خامنه ایست. به حکم شرع دوشنبه باید عید باشد، اما قدرت یکشنبه را فطر می داند. نمازی که هاشمی رفسنجانی و حسن خمینی هم در آن حضور دارند. اخبار تکذیب نشده " شایعه پرس" می گوید که آنها به اصرار خامنه ای به نماز آمده اند. خاتمی و موسوی و کروبی نیستند. هاشمی رفسنجانی سخنانی می گوید چند زاویه و مبهم از جمله: " بزرگان مشغول تدوین راه برون رفت از وضعیت فعلی هستند." می گوید و راه رابر تفاسیر می گشاید. کسانی درایت سیاسی او را تحسین می کنند و راهگشا می دانند. صادق زیبا کلام نظر دیگری دارد: " هیچ آبی از این حرف ها گرم نمی شود."

در صحنه سیاسی، سه جبهه که مرز هایشان و نیرو هایشان مدام جابجا می شوند، قابل تشخیص است. کودتاچیان به دستگیری ادامه می دهند. خبر از شکنجه های هولناک احمد زیدآبادی می رسد. تلویزیون که تقصیر نمایش دادگاههای فرمایشی و میزگردهای نخ نمارا به گردن او می اندازند، این هفته شوی دیگری هم دارد که حتی کسی تحویلش هم نمی گیرد. جنبش سبز در مقیاس میلیونی شعار خود را داده است:

- اعتراف، شکنجه دیگر اثر ندارد..

کودتا چیان همچنان می کوشند در داخل قدرت را با سر نیزه حفظ کنند. ایران رامی فروشد تا بمانند. در سرزمینی که نفت در رگ هایش جاری است، از تجار چینی و دغلکاران ونزولانی بنزین می خزند. رئیس دولستان در نیویورک در پی ایجاد رابطه با آمریکا است. هنوز در صحنه سیاسی برتری شکننده ای دارند.

جریان میانی حول محور رفسنجانی متمرکز می شود. " بزرگان" مورد نظر او کیستند که " راه برون رفت" را " تدوین" می کنند؟ قرار است آنها چه کسانی را از " وضعیت فعلی" بیرون ببرند؟ این بزرگان که سیاست سنتی جمهوری اسلامی را دنبال می کنند و در خلوت راه برون رفت می یابند، صدای مردم را شنیده اند؟

سه یار دبستانی که هنوز در راس جنبش سبز قرار دارند، بر اساس تقسیم کاری که معلوم نیست در عمل بوجود آمده و یا ناشی از تصمیم معینی است، در سه سطح عمل می کنند.

خاتمی خطوط کلی را مدام باز می گوید. موسوی طرح تشکیلات را دنبال می گیرد. کروبی به تهییج روزانه جنبش مشغول است. برنامه رهبران نیمه مدرن جنبش سبز هم هنوز روشن نیست. صدای مردم در آن انعکاس دارد؟

بدنه جنبش، نگاهی به رهبری سه گانه، نگاهی به روند حوادث در گردش میلیونی خود، می جوید و می زاید. در صدسالگی در حدو حدود یک جنبش مشروطیت دوم اندیشه و ادبیات دارد. مجله و روزنامه و سایت منتشر می کند.

در صدمین روز جنبش مشروطه دوم، مردمان سبز ایران چشم به جهان دوخته اند. در آغاز هفته چشم جهان به ایران بود. کودتاچیان بعد از آنهمه شکنجه و ارباب کار را تمام شده می دیدند. حضور مردم که از هزاران نفر بی بی سی شروع می شد و به چند میلیون منابع داخلی می رسید، نشان داد که جنبش نه تنها زنده و جوان که این بار با دست پرتر آمده است. باشعار استراتژیک. با نشانند منافع ملی ایران در رتبه اول خواست ها.

صد روز گذشت. ملت دوباره متولد شد. سبز شد. راه و شعار یافت. اکنون نگاه به جهان دارد. ایران فقط گریه نازنین خفته در قلب آسیا نیست. سراسر جهان، ایران است. در غروب اروپا، شامگاه تهران و نیمه روز آمریکا، دست ها ی سبز حلقه در حلقه است.

بلند گو را خاموش کن، صدای ما را گوش کن...

صدای ما از لندن، بروکسل، اخن، وین، پاریس، لندن، اشتوتگارت، استکهلم، از نیویورک، از هر جای جهان می آید که یک ایرانی هست.

ما را کشتند و از خون ندا و سهراب برخاستیم. ما را در سراسر جهان پراکنده کردند و یگانه شدیم. صد روزه شدیم. صدساله می شویم. ایران ویران در سایه سار سبز ما آباد و آزاد می شود. آزاد. آزاد.

خزان امسال، بهار است...

شهریور و تابستان تمام و جنبش سبز صد روزه می شود. صد روزی که صد سال داستان درخود دارد و روز به روز در ویژه نامه ابتکاری بی بی سی منعکس شده است.

در این صدروز جنبش مدنی ایران متولد شده و رنگ جهانی به خود گرفته است. این واقعیت در هفته ای که با روز قدس آغاز می گردد و با "بازی برگشت" در نیویورک به پایان می رسد، ابعاد و ژرفای خود را نشان می دهد.

رئیس دولت کودتا که شعار بر اندازی آمریکارا می دهد و با یک اشاره به سر می دود تا دریکی از مجل ترین هتل های دنیا در نیویورک بخسید، حماسه جهانی ندا را به ریشخند می گیرد. غلامحسین اژه ای که نقش امنیتی خود را با مستند قضائی مثل آب خوردن عوض کرده است، وجود ترانه موسوی را از اساس نفی می کند.

آنها یکی از دو شعار اصلی روز قدس را نشنیده اند:

- بلندگو را خاموش کن، صدای ما را گوش کن...

بلندگوهای دروغ پراکنی همچنان غریب می کشند. کودتاچیان نمی خواهند " صدای مردم" را گوش کنند. حتی وقتی مجید مجیدی، بغض درگلو صدای مردم را به گوش " اقا" رساند، " رهبر فرزانه انقلاب" لبخند ملیحی فرمودند و مجیدی را نازک دل نامیدند.

رئیس دولت کودتا هم صدای مردم را نشنیده است، رسیده و نرسیده به آمریکا، گناه " حوادث بعد

از انتخابات" را به گردن بیگانگان می اندازد و در زمان نوشتن این مطلب در مجمع سازمان ملل پایه پامی کند که بالای "منبر" برود و به جهانیان درس انسانیت بدهد. در فاصله اندکی با میز خطابه، صدای تهران در نیویورک تکرار می گردد:

- آدمکش، دروغگو رئیس جمهور ما نیست...

شهرهای بزرگ جهان صدا در صدای نیویورک انداخته اند. در تاریخ معاصر ایران این اتحاد جهانی بی سابقه است. تظاهرات معروف دانشجویان در آمریکا علیه شاه در برابر این جنبش جهانی به نر مه موجی در دریای توفانی می ماند. تهران که در روز قدس شهرهای مهم کشور را همراه خود دیده، گوش به اخبار جهان خوابانده و پس لرزه های جنبش صدروزه را می نگرد که در روز قدس، نخستین شعار استراتژیک خود را فریاد کرده است:

- نه غزه نه لبنان، جانم فدای ایران...

پیشتتر محسن کدیور که در خیابانهای آمریکا با نوار سبز، بسته بر سینه نماز می خواند، کوشیده بود این شعار را دیگر کند تا مردم بگویند " هم غزه، هم لبنان". فرخ نگهدار تلاش کرد شعاری متناسب به میر حسین موسوی را که حتی از مطلوب کدیور هم " ملایم" تر بود، جانشین آن شعار یکه ساز مردم اما، شعاری را دادند که محور خواست عمومی مردم ایران در این دوره تاریخی است.

برادر حسین شریعتمداری که فرزندش با حمله به محمد خاتمی نشان داد منطق کودتاچیان جز "چماق" نیست؛ این شعار را ساخته اسرائیل دانست. محسن قرآنی آن را به معنای نفی قرآن گرفت. احمد توکلی در نامه ای به موسوی و کروبی خواست این شعار را رد کنند و به آغوش انقلاب برگردند. ارزیابی اولیه درست بود. شعار به افقی دیگر نگاه می کرد و استراتژی آیت اله خمینی و جانشینش را از صحنه خارج می ساخت. پاسخ علیرضا بهشتی به توکلی، این بخش آن را تأیید کرد و موضوع گیری موسوی در آینده علیه این شعار خیر داد.

نامه موسوی به آیت اله منتظری هم منتشر شد، با معنای چند گانه سیاسی - مذهبی. منتظری اکنون نه از جانب قدرت، بلکه به خواست مردم در جایگاه رهبری مذهبی قرار می گیرد. موسوی طرح خود برای آینده جنبش را به مشورت او می گذارد. پاسخ منتظری در تاریخ این روزها ثبت خواهد شد. جواب



## نگاه سبز

چنانچه هاشمی در سال 1384 کرد) و یا اینکه حداکثر نامه‌ای به رهبری نوشته شود و در آن از دخالت آقا زاده یا آقا انتقاد شود، (چنانچه کروی نیز در همان سال نوشت)، یا اینکه دزدی رأی مردم به یک بداخلاقی تعبیر شود (چنانچه خاتمی می‌گفت)

این‌گونه اعتراض‌ها هم البته چند روزی منجر به گلایه می‌شد و بعد تمام می‌شد. در این میان قربانی کردن اعضای چند حزب و محاکمه و محکوم کردنشان هم می‌توانست خیال مرکز کودتا را از سال‌های بعد راحت کند و باز چندی قدرت قدرت‌طلبان را بیمه نماید. این نسل هم که نه اهل مقاومت تصور می‌شد و نه اینقدر جدی گرفته می‌شد. تصور این بود که اگر یکی از آن «آقاغول‌ها» نمره‌ای بزند و تهدید کند، به تعبیر آن‌ها «سوسول»‌ها مرعوب می‌شوند و کار تمام است. برنامه خوب پیش می‌رفت اگر مقاومتی نمی‌شد. اما چنین نشد و نهضت مقاومت در حال شکل‌گیری بود و نسل‌نو همه را به دنبال خود می‌کشید.

روز 25 خرداد 1388 روزی تاریخ‌ساز در ایران است. دو روز از آغاز مقاومت پراکنده می‌گذشت که خبر درخواست برگزاری راهپیمایی اعتراضی سبزه‌ها از سوی مجمع روحانیون مبارز و ستاد موسوی برای 25 خرداد منتشر شد. بدیهی بود که دولت کودتا مجوز راهپیمایی صادر نخواهد کرد. در روزهای بعد بارها گفته شد که معترضان اعتراض‌ها را از راه قانونی پیگیری کنند. اما توجه نشد که برگزاری راهپیمایی بر اساس اصل 27 قانون اساسی صریحاً از حقوق ملت است و بنا بر این هیچ اقدام خلاف قانونی وجود نداشته است.

اما دستگاه سرکوب که تجربه مواجهه با جنبشی ملی را نداشت تصور می‌کرد اجازه برگزاری چنین تظاهراتی منجر به شکست اقتدار آن است و برای آرام کردن اوضاع بهتر است که به تهدید متوسل شود و با ایجاد ترس مردم را عقب براند. تصور می‌شد که با گذشت زمان آتش خشم مردم فروکش خواهد کرد و به زندگی در زیر این ستم رضایت خواهد داد. از روز قبل و صبح آن روز، تهدیدهای مکرر رؤسای نیروی انتظامی و مسئولان استانداری از تلویزیون دولتی ایران منتشر می‌شد و هرگونه تجمعی غیرقانونی تلقی شده و وعده سرکوب و برخورد شدید داده می‌شد. برخورد سبعانه روزهای قبل در خوابگاه کوی‌دانشگاه و همچنین خیابان‌ها نیز در واقع کوششی بود برای گسترش این ترس در میان مردم.

روز واقعه که رسید و میلیون‌ها نفر در خیابانها حاضر شدند، باید دستگاه سرکوب می‌فهمید که «ارباب» راهکاری شکست خورده است، لیکن گویی این سنت الهی است که ستمگران دیر می‌فهمند. آنچنان که فرعون چون آب‌های از هم شکافته نیل در هم‌فروخت فهمید؛ اما دیگر دیر شده بود. روز 25 خرداد روزی خونین بود. ده‌ها شهید در این روز شمره رفتار وحشیانه و ددمنشانه دستگاه سرکوب بود. دستگیری‌های گسترده‌ای هم صورت گرفت. اما چون انتظار چنین جمعیتی عظیمی با وجود همه زمینه‌های ترس نبود کودتاجی‌ها به حالت کما فرو رفتند و سه روز بعد فرصتی بود که این جمعیت عظیم هر روز در خیابان‌ها حاضر شود.

اما متأسفانه از 29 خرداد که در نماز جمعه تهران دستور سرکوب، مستقیماً صادر شد مشخص بود که سیاست «ارباب» تغییر نخواهد کرد. 30 خرداد کشتاری بزرگتر در تهران و برخی شهرستان‌ها روی داد. اهمیت این «قتل عام» در آن بود که این‌بار مردم عادی قربانی اراده جنایتکاران شده بودند و این راهی بی‌بازگشت بود. چنانچه میرحسین موسوی نیز در جایی به این راه بی‌بازگشت ملت اشاره کرده است.

پس از آن دو ماه مبارزه‌ی بی‌امان جریان داشت. حتی گاه در طول یک روز سه تجمع اعتراضی مختلف در سه ساعت متفاوت در جریان بود و مبارزه را به جنگی فرسایشی تبدیل کرد. دستگاه سرکوب برای پایان این «مقاومت» بجز ایجاد ترس هیچ راه دیگری نمی‌شناخت. به همین دلیل نه تنها در خیابان‌ها به کشتن مردم مشغول شدند بلکه در زندان‌ها و بازداشتگاه‌ها نیز به قتل عام دستگیرشدگان پرداختند.

از طرفی، اخبار شکنجه‌ها و تجاوزهای وحشیانه در زندان‌ها نیز به بیرون آمد. انتشار این اخبار هم اتفاقی نبود. دستگاه سرکوب تصور می‌کرد که با انتشار این اخبار وحشت در جامعه مستقر خواهد شد و اعتراض‌ها پایان خواهد یافت. با همین هدف بود که اجساد برخی از کشته‌شدگان به خانواده‌های آنان تحویل شد و در کنار آن خانواده‌ها نیز تهدید شدند که اعتراضی نکنند و حرفی نزنند.

هدف هم انتشار اخبار بود و هم شکست روحی جنبش در برابر اینهمه سببیت و بی‌اخلاقی. اما در هر قدم که سرکوبگران برداشتند، با اشتباهی جدید کوشیدند تا اشتباه قبلی را تصحیح کنند و به این ترتیب بیش از پیش در چاهی که می‌کندند، فرو رفتند. وقتی که برخی از خانواده‌ها سکوت را شکستند اخبار جنایت‌ها در جهان پیچید و در ایران نیز ریزش تاریخی نیروهای ایدئولوژیک حکومت آغاز شد. حکومتی که ادعای دین و اخلاق و عدالت داشت جانی از آب درآمده بود!

## جنبش سبز ۱۰۰ روزه شد

### بابک قهرای



**سومین ماهگرد سبز مقاومت مردم رسد و جنبش سبز ایران صد روزه شد.** خوب است در آغاز هر ماه سبز، ارزش تداوم این مقاومت را به خود یادآوری کنیم تا مبادا رشادت‌های شهدا و اسرای جنبش سبز و نیز جنایات سرکوبگران در خاطره‌ها کمرنگ شود.

سومین ماهگرد سبز، با حضور باشکوه سبزه‌ها در روز قدس، با شکوه هر چه تمام‌تر برگزار شد. بالیدن نهال نوپایی صد روزه شد که روز به روز عمیق‌تر از پیش در جان و دل مردم سبزاندیش ایران ریشه می‌دواند.

در آستانه صد روزگی این جنبش ما ایمان آورده‌ایم که نومی‌دی را راهی نیست به مقاومت. اکنون دوران مقاومت فرا رسیده است و بعد از هر ماجرا تقویم را باز می‌کنیم و بدنبال فرصت بعدی می‌گردیم. فرصت بعدی ما چه وقت است؟ نیویورک؟ آغاز سال تحصیلی؟ تظاهرات سبزه‌ها؟ روز شانزدهم آذر؟ روزهای عاشورا و تاسوعای امسال در دی‌ماه؟ روز تظاهرات 22 بهمن؟ برآستی کودتاچیان حق دارند که تا آخر سال هر هفته به خود بلرزند.

راه پیمایی گسترده سبزه‌ها در روز قدس راه مقاومت را هموار کرده است. برای فهم این مسأله باید به عقب باز گردیم و بار دیگر مروری کنیم بر آنچه گذشت. از 23 خرداد تا 27 شهریور نزدیک به صد روز از آغاز مقاومت سپری می‌شود. صد روزی که در تاریخ ایران ماندگار خواهد بود و صد روزی که کتاب تاریخ به اندازه چند سال ورق خورده است. چگونه شد که زمان چنین شتاب گرفت؟ کسانی که روز پس از مشخص شدن کودتای 22 خرداد، به تنهایی و در اقدامی شجاعانه به خیابان‌ها آمدند تا اولین گام‌های مقاومت را بردارند، باور نمی‌کردند که آن روزهای سخت به چنین روزهایی منجر شود. تنها سه روز پس از اولین فداکاری‌ها و شهادت‌ها در خیابان‌های تهران و همچنین کوی‌دانشگاه بود که امواج بزرگ انسانی به خیابان‌ها سرازیر شد و چشم‌ها خیره ماند از معجزه‌های ناگهان سر زده بود.

پس از سال‌ها سکوت و در حالی که این نسل متهم به بی‌هویتی و بی‌هدفی و انحطاط می‌شد و حتی برخی روشنفکران نیز او را محکوم و مطرود می‌دانستند و هیچ تصویری از اندازه پلیمردی آن وجود نداشت، ناگهان فریادی بلند برخاست که شگفتی همه را برانگیخت؛ نسلی که گفته می‌شد کتاب نمی‌خواند و دم‌غنیمت است و بی‌آرمان و بی‌حافظه و مدعی و زودرنج و الکی‌خوش، چنان سرب‌بر آورد که جهان گوش خود را برای شنیدن سخنان باز کرد.

او آرمانی نو ساخته بود و مقاومتی نو را آغاز کرده بود. در دو ماه اول مقاومت، مبارزه‌های هر روزه در خیابان‌ها جریان داشت. کودتاچیان که باور چنین مقاومتی هم برایشان محال بود با چیزی مواجه بودند که نه آن را می‌فهمیدند و نه آمادگی رویارویی با آن را داشتند. رفتار متناقض، سبعانه و غیراخلاقی آنان نشان از عدم فهم موقعیت این جنبش و اندازه توان آن بود. هجوم به مبارزان سیاسی قدیمی و دستگیری گسترده آنان در روزهای آغاز مقاومت، در زمانی بود که کودتاچیان هنوز با مقاومت گسترده نسل‌نو آشنا نبودند.

تصور می‌شد که دستگیری پیران عرصه سیاست اعتراض‌ها را در همان گام اول عقیم می‌کند و کار تمام خواهد شد. اولین راهپیمایی میلیونی در تهران خواب از چشم محفل کودتا ربود. امواج انسانی از آن سوی میدان امام حسین تا میدان آزادی تهران را در بر گرفته بود. فاصله‌های در حدود بازده کیلومتر! میلیون‌ها نفر در خیابان بودند. دستگاه سرکوب به مدت سه روز در کما فرو رفت. آنقدر این رویداد غیرمنتظره بود که هیچ تهدیدی از پیش برای جلوگیری از ادامه آن اندیشیده نشده بود. از طرفی چنین خیزشی در سی سال گذشته بی‌سابقه بود و دستگاه سرکوب تجربه‌ای برای رویارویی با آن را نداشت.

در این میان مقاومت موسوی، کروی و خاتمی نیز غیرمنتظره بود. انتظار نامه‌های تند و اعتراض‌های بی‌پرده وجود داشت، اما «مقاومت» پدیده‌ای نو بود! پیش از این مرسوم بود که اگر تقلبی می‌شد، اعتراض‌ها به روز جزا موکول شود



نهادینه شدن مقاومت در ایران است و اینکه مقاومت بی‌پایان آغاز شده است. همان شیوه‌ای که فلسطینیان نیز در برابر اشغالگران در پیش گرفته‌اند. همان شیوه‌ای که هند در زمان گاندی در پیش گرفت. همان که ویتنام در طی صدها سال در برابر چینی‌ها و سپس فرانسوی‌ها و بالاخره آمریکایی‌ها انجام داد. همان که نگرانی کودتاچیان را برمی‌انگیزد: نهادینه شدن مقاومت»

عجله‌ای نیست. تازه این مقاومت آغاز شده است و می‌توان تا سال‌ها آن را ادامه داد. بعید است در میان کسانی که جنبش را آغاز کردند بجز اقلیتی اندک دیگران انتظار داشته باشند که در طی چند هفته مسأله یک قرن را حل کنند. اما این را انتظار داشته‌اند که مقاومت و ایستادگی به دلیل خستگی پایان نیابد. نومی‌دی راهی نیست به مقاومت. اکنون دوره مقاومت فرا رسیده است و بعد از هر ماجرا تقویم را باز می‌کنیم و بدنیاال فرصت بعدی می‌گردیم. فرصت بعدی ما چه وقت است؟ نیویورک؟ آغاز سال تحصیلی؟ تظاهرات سیزده آبان؟ روز شانزدهم آذر؟ روزهای عاشورا و تاسوعای امسال در دی‌ماه؟ روز تظاهرات 22 بهمن؟ اچقدر فرصت هست!

## دو نگاه به روش هاشمی

### ۱- راه دشوار اما درست سازش

محسن حیدریان



تظاهرات گسترده مردم در روز قدس فقط نشانه شکست کودتا نبود. بلکه دستور کار سیاست ایران را نیز تغییر داد. خطبه‌های فطر آقای خامنه‌ای پس از سه ماه، نخستین نشانه بازتاب اثر جنبش گسترده سبز در درون حاکمیت بود. پیام فطر این بود که خواست فرماندهان سپاه و راست افراطی برای دستگیری موسوی و کروبی و برقراری یک رژیم پاکستانی، نتوانسته به میانگین خواست نظام تبدیل شود. اما مهمتر از آن اعلان رسمی هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس خبرگان رهبری بود که از "تدوین متنی برای انتقال فضای فعلی جامعه به فضای نقادی صحیح" خبر میدهد. ترجمه سیاسی پیام رفسنجانی به معنای جستجوی راه آشتی، در پی شکست کودتا و بازتاب اثر جنبش گسترده سبز در درون حاکمیت است.

راز قفونوس وار جنبش سبز که آنرا سرکوب ناپذیر کرده، در این است که این حرکت از درون جنبش انتخاباتی و مشارکت گسترده مردم در انتخابات سر بر آورد. این واقعیت در کنار رفتار چالشگرانه کروبی و موسوی و تلاشهای میانجی‌گریانه رفسنجانی، مهمترین دلایل شکست اخلاقی و سیاسی کودتاگران و استمرار پیکار مردمی اند.

#### اهمیت سازش برای جنبش سبز

اما دشواری راه جنبش سبز، تنها شکست کودتا نیست. بلکه هوشمندی و انعطاف پذیری، آنرا فرا می‌خواند که به راه‌های عملی رئالیستی نیز بیانیدند. دشواری اصلی جنبش سبز در جامعه بشدت قطبی شده کنونی، این است که نه حکومت و نه جنبش سبز، هیچ کدام نمی‌توانند به نقطه قبل از کودتا بازگردند. این بدان معناست که خطر اصلی در ادامه جدالهای فرسایشی، هدر دادن نیروها و امکانات و رسیدن به نقطه‌ای است که راه هرگونه میانجی‌گری و سازش و گفتگو میان شهروندان و زمامداران مسدود شود.

انتشار اخبار آگاهی را به دورترین نقاط ایران نیز می‌برد. پس اشتباه بعدی برای جبران خطای قبلی آغاز شد.

اینبار اجساد کشته‌شدگان مخفی شدند و دور از چشم مردم دفن شدند. دستگاه سرکوب که با کشتن می‌خواست مردم را از عاب کند در صورتی موفق به این کار می‌شد که اخبار کشته‌شدگان را منتشر کند اما بعد از تحویل چند کشته و انتشار اخبار آن با وحشت می‌دید که همه پایگاهش به لرزه افتاده است. بنابراین در گامی دیگر کوشید تا تعداد کشته‌شدگان را تقلیل دهد! آن‌ها کشته بودند که ترس ایجاد کنند و اکنون کشته‌ها را مخفی می‌کردند چون می‌ترسیدند! آن‌ها شکنجه و تجاوز کرده بودند که وحشت ایجاد کنند و اکنون جنایت‌ها را مخفی می‌کردند چون وحشت کرده بودند! پایگاه فکری اقتدارگرایان از هم پاشیده بود و دیگر امکان توجیه و تفسیری برای این جنایت‌ها نبود.

همزمان محاکمه طنزآمیز زندانیان سیاسی نیز آغاز شد. پس از ماه‌ها بی‌خبری و آزار، نمایش بی‌داد به جریان افتاد. این نمایش‌ها نیز همان نتایج پیشین را بدنیاال داشت. چگونه ممکن است که همه‌ی چهره‌های سیاسی و موثر حکومت ایران در طی سه دهه خائن باشند و فقط تازه به دوران رسیده‌هایی چون طائب و مرتضوی و احمدی‌نژاد خدمت کنند؟ از طرفی تعریف‌های نو نسل جدید از آرمان و اخلاق و مقاومت راه‌های جدیدتری را باز می‌کرد. دیگر برخلاف سه دهه پیش اگر مبارزی در زیر فشار زندان سخنی می‌گفت خیانت تلقی نمی‌شد، بلکه حتی نسل نو (می‌فهمید که باید) فریاد می‌زد که هر چه می‌خواهند بگویند چرا که ما رنج شما را نمی‌خواهیم.

مقاومت فرسایشی مردم با پیشتازی نسل‌نو تا روزهای تنفیذ و تحلیف کشیده شد. داستان این مقاومت‌ها باید که دقیق و مفصل نوشته شود و این وظیفه همین نسل است و آنرا انجام خواهد داد. هر چه زمان می‌گذشت وحشیگری ماشین سرکوب افزایش می‌یافت. و بالاخره ماه رمضان رسید. کابوس روز قدس از همان اولین روز ماه مبارک رمضان در خواب کودتاچیان رفت.

ماشین سرکوب با انحلال هر گونه مراسمی که احتمال تجمع دوباره سبزها را به‌وجود می‌آورد کوشید تا زمینه تداوم مقاومت را از بین ببرد. کافی بود که بعد از دو ماه تجمع مداوم، چندین هفته سکوت و آرامش به شهر باز می‌گشت تا به ظاهر همه چیز پایان یافته تلقی شود. ماشین تبلیغاتی کودتاچیان نیز در تمام این چند هفته کوشید تا کار را تمام شده فرض کند و چنین القا کند که دیگر دارها برچیده و خونها شسته شده و شهر آرام است.

اکنون می‌توان از اهمیت راه‌پیمایی روز قدس سخن گفت. از وجوه مختلفی می‌توان به این مسأله پرداخت. فرضاً اینکه جنبش سبز ایران بی‌هیچ مرزبندی بیهوده با نمادهای حکومتی توانست همه این نمادها را تسخیر کند و در روز قدس این روند به اوج خود رسید؛ نوعی نگاه ویژه به این راه‌پیمایی می‌تواند باشد. این هم از نوآوری‌های همان نسل‌نو است که آرمان‌نوی تعریف کرده که دیگر در آن اثری از مرزبندی‌های بی‌اثر نیست و به شیوه‌ای عمل‌گرایانه دستگاه سرکوب و ماشین تبلیغاتی آن‌را با بحران اپیدولوژی مواجه کرده است.

این روش در روز قدس به نهایت خود رسید. کودتاچیان یا باید مراسم سنتی - دولتی خود را، مانند شب‌های احیا در مرقد امام خمینی، تعطیل می‌کردند و یا تن به تسخیر نماد خود توسط موج سبز می‌دادند. آنان تعطیل این مراسم را با تسخیر آن توسط سبزها یکی گرفتند، همانگونه که تعطیل شب‌های قدر چنین بود و بنابراین کوشیدند که باز هم با توسل به شیوه ارعاب مراسم خود را نجات دهند. اما جهان دید که این نماد تبلیغاتی چند ده ساله بنیادگرایان به تسخیر سبزها درآمد! از طرفی می‌توان از وجهی اخلاقی نیز به برخاستن دوباره موج سبز در روز قدس نگریست. پس از اینهمه بیدادها و جنایت‌ها و کشتارها و شکنجه‌ها و تجاوزها و آنهمه رنج‌ها و زخم‌ها که بر پیکر مردم وارد شد، دور از اخلاق می‌بود اگر که «میراث‌داران جنبش» کناری روند و عاقبت پیشه کنند و اینجاست که تعریف نسل‌نو از آرمان جدیدش معنی کاملی می‌یابد. این نسل نه از فداکاری دور است و نه از اخلاق. او ارزش‌های خود را خلق کرده است و به همین دلیل حتی می‌تواند با آوردن بادکنکی یا نواری سبز رنگ راه شهدا و قربانیان خود را تداوم بخشد و البته در آرامش و بدون خشم و بدون ترس.

و از اینجاست که به سخن آغازین خود باز می‌گردیم. راه‌پیمایی گسترده سبزها در روز قدس راه مقاومت را هموار کرده است. چندی پیش یکی از فرماندهان سپاه پاسداران که با کودتاچیان همراه است، از «نهادینه شدن بحران در کشور اظهار نگرانی کرد. این سخن به زبان ما نهادینه شدن مقاومت در ایران معنی می‌دهد. این چیزی است که ماشین سرکوب را سخت نگران کرده است. همه رفتارهای سبعانه و غیراخلاقی و جنایت‌باری که با مردم در این ماه‌ها صورت گرفت برای جلوگیری از همین نتیجه ترسناک بود.

ترس نه در میان مردم بلکه در میان سرکوبگران رسوخ کرده است. راه‌پیمایی گسترده سبزها در روز 27 شهریور ماه، معنایی بزرگتر هم دارد که همان



من شخصاً مراسم دیگری یاد نمی‌آید که هر سال همه در آن شرکت کنند. به نظر من شرکت نکردن در نماز عید فطر معنایش این است که نمی‌خواهی پشت رهبر نماز بخوانی. آیا هاشمی در این سه ماه کاری کرده که چنین معنایی از آن فهمیده شود که حالا شرکتش در نماز عید فطر را به عقب‌نشینی تعبیر کنیم؟ هاشمی در این مدت در دو مراسم که قاعدتاً باید شرکت می‌کرد، شرکت نکرد: تنفیذ و تحلیف. هر دوی این مراسم ربط مستقیم به احمدی‌نژاد و مشروعیت دادن به انتخاب او داشتند و هاشمی نمی‌خواست این کار را بکند وگرنه هاشمی چند روز بعد از همان مراسم تحلیف، در مراسم تودیع و معارفه هاشمی شاهرودی و صادق لاریجانی شرکت کرد. قاعدتاً یک دلیل احترام به شخص شاهرودی بوده. ولی در هر صورت رئیس قوه قضائیه منصوب مستقیم رهبر است و اگر هاشمی به جایی رسیده بود که پشت رهبر نماز بخواند، آن‌جا هم نباید می‌رفت. البته هاشمی در هیچ کدام از دو نماز جمعه بعد از انتخابات رهبر نرفت که طبیعی هم بود. تا جایی که من یادم می‌آید هاشمی هیچ وقت جز موافقی که امام جمعه است،

به نماز جمعه نمی‌رود. چه رهبر امام جمعه باشد و چه کس دیگر. البته هاشمی به نوعی مزد حضورش در نماز عید فطر را هم گرفت. رهبر در کل سخنرانی‌اش عملاً فقط یک بار درباره موضوعات مربوط به بعد از انتخابات حرف زد و آن هم در مذمت تهمت زدن و اعتراف علیه اشخاص غایب در دادگاه‌ها بود. قاعدتاً یکی از مخاطبان این حرف مهدی هاشمی (پسر وسطی هاشمی) است که در این دادگاه‌ها خیلی اسمش برده شد. البته من فکر می‌کنم این بخش از حرف‌های رهبر مخاطب مهم دیگری هم داشت که بعدتر می‌گویم. اما هاشمی دیروز یک کار دیگر هم کرد که خیلی توجهی به آن نشد و آن هم شرکت نکردنش در مراسم دیدار رهبر با کارگزاران نظام بود که هر سال بعد از نماز عید فطر در بیت رهبر برگزار می‌شود. در عکس‌هایی که از مراسم آمده، آن بالا و پشت سر رهبر فقط رؤسای سه قوه نشسته‌اند و جای هاشمی به‌طرز تابیلویی خالی است که البته عکاس هم در همه عکس‌ها خیلی سعی کرده که این جای خالی را نشان ندهد.

من رفته و عکس‌های دیدارهای سال‌های پیش را پیدا کردم. هاشمی در چهار سال اخیر فقط در سال ۸۵ در این مراسم حاضر نبوده و هم پارسال و هم پارسال بوده. فکر می‌کنم این نرفتن امسال هاشمی به مراسم دیدار با کارگزاران نشانه روشنی است از این‌که او می‌خواهد به رهبر بگوید فقط تا جایی که از نظر رسمی مجبور است و باید، در کنار او می‌نشیند و نه بیشتر. مثلاً حدس می‌زنم چند روز دیگر که قرار است اجلاس سالانه خبرگان برگزار شود، هاشمی همراه مجلس خبرگان به دیدار رهبر خواهد رفت و کنار او خواهد نشست. اما سیدحسن خمینی

به نظر من سیدحسن خمینی هم وضعیتی شبیه هاشمی داشت. او هر سال در ردیف اول نماز عید فطر بود. او در این سه ماه حرفی نزده بود یا کاری نکرده بود که معنای تلویحی‌اش پشت کردن به رهبر باشد که حالا فکر کنیم عقب‌نشینی کرده. سیدحسن خمینی دو اقدام اعتراضی علنی داشته: شرکت نکردن در مراسم تنفیذ و همراهی نکردن احمدی‌نژاد و دولتش در بازدید امسالشان از مرقد آیت‌الله خمینی. باز هم هر دوی این‌ها مربوط به رسمیت نداشتن انتخاب احمدی‌نژاد بوده است.

اتفاقاً سیدحسن خمینی هم مثل هاشمی بعد از نماز کاری کرد که موضعش را معلوم کرده باشد. او به دیدن خانواده محسن میردامادی (دبیرکل زندانی جبهه مشارکت که پسرش را هم چند روز پیش گرفتند) و بعد به دیدن جواد امام (عضو تازه از زندان آزاد شده سازمان مجاهدین انقلاب) رفت.

غایب بزرگ: خاتمی

اما من فکر می‌کنم خبر اصلی نماز عید فطر، نه آمدن هاشمی و سیدحسن خمینی، که نیامدن خاتمی بود. خاتمی در همه این سال‌ها در ردیف اول نماز حاضر بود و نیامدنش به نماز عید فطر، اعتراضی واضح است. موسوی و کروبی اساساً هم این سال‌ها هیچ وقت در صف‌های اول نماز دیده نمی‌شدند. می‌توان مطمئن بود که آن‌ها هم با دلیلی شبیه خاتمی به نماز نیامده‌اند، اما نیامدن خاتمی با توجه به این‌که همیشه در صف اول بود، پیغام خیلی روشن‌تری دارد. این را هم بگویم که به نظر من یکی از مخاطبان رهبر وقتی می‌گفت اعتراف علیه دیگران در دادگاه به دردی نمی‌خورد، خاتمی بود. چون در دادگاه‌ها علیه خاتمی هم خیلی حرف زدند. علیه موسوی و کروبی هم بود، اما فکر کنم از همه بیشتر علیه خاتمی بود. من فکر می‌کنم رهبر قصد داشت از خاتمی دلجویی کند.

ایران در وضعیتی است که افکار عمومی و جنبش سبز، اجازه تبدیل نظام سیاسی کشور به نظام مطلوب احمدی‌نژاد و رهبران سپاه - که نظامی همچون پاکستان است - را نمی‌دهد. اما از سوی دیگر وزن سنگین نظامیان، نیروهای بسیجی و افشار محروم و بی سواد و کم سواد جامعه و هواداران احمدی‌نژاد، به حدی است که امکان دور زدن کل نظام و تحول سریع ایران به یک نظام دمکراتیک، تنها یک خواب و خیال است. این واقعیات، جای هیچ تردیدی در عقلایی بودن راه حل میانی، یعنی راه سازش و مدیریت آگاهانه بحران باقی نمی‌گذارد. برای تحقق این راه نه تنها باید خوش بین بود، بلکه با تمام توان، کار و پیکار کرد.

راه میانی رفسنجانی، چیزی جز ادامه تلاشهای او برای شکستن بن بست کودتا نیست. این راه باید شامل آزادی زندانیان و آزادی رسانه‌ها، بازگرداندن اعتماد به مردم و بویژه ایجاد یک دگرگونی مهم در روئینای سیاسی جامعه باشد.

مردم ایران هم در انتخابات و هم با حضور میلیونی، رای، سخن و خواست خود را گفته‌اند. اینک باید این شانس را به سیاست ورزان و بزرگان نظام داد که در یک فضای آرام در جستجوی راه‌حلهای سیاسی بر آیند. سرنوشت یک ملت را نمی‌شود در خیابان‌ها رقم زد. اما راه حل سازش به معنای راه "برنده - برنده" باید باشد. به عبارت دیگر جنبش مردمی بدون آنکه نیازی به پرداخت هزینه‌های انقلابی و رادیکال داشته باشد، باید رهبران اپوزیسیون را در تحقق اهداف اعلام شده آنها در موقعیت برتری در چارچوب نظام و قانون اساسی قرار دهد. یک راه بارها آزمون شده در سی سال گذشته جمهوری اسلامی کاهش یا افزایش اختیارات نهادهای موجود و یا ایجاد نهادهای تازه سیاسی است.

این راه حلی نه تنها شدنی بلکه مطلوب و سازنده نیز است. از امتیازات این راه حل هموار ساختن راه برای لغو نظارت استصوابی شورای نگهبان و گزیدن راه‌های سیاسی و مسالمت آمیز، در تحقق اهداف جنبش سبز است. این "راه حل میانی" اما خواسته‌های دو طرف درگیر را باید دربرگیرد و در عمل راست افراطی را که هیچ کس از مردم و مجلس گرفته تا مجمع تشخیص مصلحت و قوه قضائیه، از آن مصون و در امان نیست، به درون بطری خود بازگرداند.

اهمیت سازش و توافق در صحنه سیاست ایران تنها در محدود کردن راه سرکوب خونین جنبش همگانی سبز نیست. اگر راه سازش در ایران هموار شود، بدون تردید به مهار و کنترل نظامیان و نیز کاربرد حداکثر ظرفیت های قانون اساسی منجر می‌شود. تمام تجربه سی سال گذشته ایران نشان میدهد که قانون اساسی ایران در شرایط بحرانی، متن قابل ترجمه ای است که باز تعریف آن به آرایش قوای سیاسی و ضعف و نیرومندی جناح های سیاسی بستگی دارد. همین ویژگی هاست که با توانمند شدن اپوزیسیون قانونی، امکان نهادی شدن جنبش مردمی در صحنه سیاسی را به حداکثر میرساند. اهمیت راه سازش، در تمایز بنیادی آن همچون حکومت قانونی، با حکومت جباری است که تا یک قدمی تسخیر همه سنگرها پیش آمده است.

نباید فراموش کرد که تنها راه قابل پذیرش از دوسوکه قبول آن به نوعی همان سازش متقابل است، کنار گذاشتن خواست ابطال انتخابات و تاکید بر آزادی زندانیان سیاسی و رهبران دستگیر شده اصلاح طلب و آزادی مطبوعات و رسانه های ملی است. رسیدن به این توافق، خود کار و پیکار بزرگی است. بدون اینکه هدف سازش آن باشد که بود و نبود همه نظام را زیر سوال ببرد. در این صورت بار دیگر فعالیت سیاسی در چارچوب قوانین موجود و شرکت در انتخابات مفهومی واقعی خواهد یافت.

اگر سیاست مدار هوشمندی چون دنگ پیاو شینگ توانست با طرح های اصلاح طلبانه خود، زیر فشار خرد کننده نظامیان و رهبران فرسوده و قدر قدرت حزب کمونیست چین، با وجود دوبار زندانی شدن و اتهاماتی "خائن" و ضدانقلابی " راه این کشور را از فقر و عقب ماندگی به سوی یکی از ثروتمند ترین کشورهای جهان هموار کند، چرا چنین رویکردی در ایران شانس پیروزی نداشته باشد؟ آن هم ایرانی که دارای دهها رهبر سیاسی عاقل، هزاران فرهیخته و میلیونها مردم آگاه و مسالمت خواه است!.



## ۲- عقب نشینی نه، گام به جلو

بابک قهرای

هاشمی و سیدحسن خمینی عقب‌نشینی کردند؟ جواب من، خیر چیزی که در نماز دیروز عید فطر بیشتر از هر چیزی توجه‌ها را جلب کرد، آمدن هاشمی و سیدحسن خمینی (و در وهله بعد ناطق‌نوری) به نماز و ایستادنشان پشت رهبر (و در کنار احمدی‌نژاد) بود. نماز عید فطر یکی از بسیار معدود مراسمی است که تقریباً همه آدم‌های نظام در آن شرکت می‌کنند.



## شخصیت اقتدارگرا

اریش فروم  
برگردان: بهرام محبی



منظورمان از «شخصیت اقتدارگرا» چیست؟ معمولاً تضادی به چشم می خورد میان انسانی که می خواهد دیگران را تحت سلطه، کنترل و سرکوب قرار دهد و انسان نوع دیگر که تمایل دارد مطیع و فرمانبر و مورد تحقیر باشد. گاهی اوقات اگر بخواهیم از اصطلاحات زیباتر استفاده کنیم، از «رهبر» و «پیرو» نیز سخن به میان می آوریم. طبیعتاً هر اندازه هم از بسیاری جهات تفاوتی میان فرمانروایان و فرمانبران وجود داشته باشد، هر دو نوع و یا به عبارت دیگر، هر دو صورت شخصیت اقتدارگرا، در واقعیت پیوند تنگاتنگی با هم دارند.

آنچه که در وهله نخست و عمیقاً در آنها مشترک است، یعنی در واقع آنچه که ذات شخصیت اقتدارگرا را می سازد، گونه ای ناتوانی است: ناتوانی در اتکاء بر خود و مستقل بودن و یا به عبارت دیگر، ناتوانی در تحمل آزادی.

نقطه مقابل شخصیت اقتدارگرا، انسان بالغ است: انسانی که نباید به دیگری بیاویزد، چرا که جهان، انسان و اشیاء را به گونه ای فعال دریافت می کند و می فهمد. این به چه معناست؟ کودک هنوز باید به دیگری بیاویزد. در شکم مادر، او از نظر جسمانی با مادر یکی است. پس از زایش، برای ماههای زیاد و از بعضی جهات سالها، از نظر روانی، بخشی از مادر باقی می ماند. او بدون کمک مادری قادر به ادامگی حیات نیست. اما کودک رشد می کند و تکامل می یابد. او می آموزد راه برود، سخن بگوید و خود را بیشتر و بیشتر در جهان جهت یابی کند، جهانی که از آن اوست. کودک دارای دو نوع فعالیت است که جزو تجهیزات و امکانات انسان محسوب می شود و او می تواند آنها را تکامل بخشد: عشق و خرد.

عشق، پیوستگی و یگانگی با جهان، به شرط حفظ استقلال و یکپارچگی خویشتن است. انسانی که مهر می ورزد، با جهان پیوسته است؛ او هراس ندارد، چرا که جهان خانگی اوست. او می تواند خود را فراموش کند، درست به این دلیل که از خود مطمئن است.

عشق، شناختن جهان در تجربه حسی است. اما شناخت دیگری نیز وجود دارد: فهمیدن در اندیشه. چنین فهمیدنی، خرد است که از هوش متفاوت می باشد. هوش، کاربرد اندیشه برای دستیابی به اهداف معین عملی است. هنگامی که شامپانزه موزی را در مقابل قفس می بیند و نمی تواند آن را با تک تک چوبدستی هایی که در قفس وجود دارد به دست آورد و به این منظور چوبدستی ها را به هم وصل می کند تا به مقصود برسد، از خود هوش نشان می دهد. این هوش حیوان است، همان هوش دست آموز کننده ای که آن را نزد انسانها فهم می نامیم. اما خرد چیز دیگری است. خرد آنچنان فعالیت فکری است که تلاش می کند از سطح اشیاء به عمق و هستی آنها نفوذ کند، تا دریابد که واقعا در ورای اشیاء چه چیز نهفته است، چه نیروها و کششهایی هستند که خود قابل رؤیت نیستند و پدیدارهای ظاهری را متأثر و متعین می سازند. هنگامی که انسان از خرد خود استفاده می کند، نامطمئن و هراس زده نیست. او از طریق خرد، در اندیشه خود با جهان پیوند دارد، همانگونه که از طریق عشق، در احساس خود با جهان در پیوند است.

من این توصیف انسان بالغ، یعنی انسان مهر ورزنده و خردمند را از آن جهت ارائه نمودم، تا روشن تر بتوانم به تبیین ذات شخصیت اقتدارگرا بپردازم. شخصیت اقتدارگرا به بلوغ نرسیده است؛ او نه می تواند دوست داشته باشد و نه از خرد خود استفاده کند. پیامد آن اینست که او عمیقاً تنها و مهجور می باشد، یعنی هراسی ژرف بر او مستولی است. او باید به احساس پیوندی دست یابد که برای آن نیازمند عشق و خرد نباشد. او این احساس پیوند را در رابطه ای همزیستانه (symbiotisch) می یابد، در رابطه خود با دیگران یکی احساس کردن، اما وحدتی نه برپایی حفظ فردیت خود، که برپایی نوب شدن در دیگری به هنگام نابودی یکپارچگی شخصیت خود. شخصیت اقتدارگرا، به انسان دیگری نیاز دارد تا در او نوب شود، چرا که به تنهایی قادر به تحمل انزوا و هراس خود نیست.

در اینجاست که به مرز مشترک دو صورت مختلف شخصیت اقتدارگرا، یعنی فرمانروا و فرمانبر می رسیم. اینک باید خود را متوجهی بحث در مورد تفاوتی میان این دو کنیم.

شخصیت اقتدارگرای منفعل، یا اگر بشود گفت، شخصیت خود آزار (مازوخیستی) که تمایل به مطیع شدن دارد، ولو ناگهانه در پی این هدف

است که خود را به بخشی از واحدی بزرگتر تبدیل کند و به آویزه و بخش کوچکی هر اندازه خرد از انسان «بزرگ»، از نهاد «بزرگ»، از ایده می کند «بزرگ» تبدیل گردد. ممکن است این انسان، نهاد و ایده واقعا هم با اهمیت و قدرتمند باشد و شاید هم به طور ساده در باور شخص، هیولای بادشده ای جلوه کند؛ چیزی که ضروریست اینست که این شخص معتقد باشد که رهبر، حزب، دولت و یا ایده «او» قدرتمند و برجسته است و اینکه خود او هنگامی نیرومند و بزرگ است که بخشی از این «بزرگ» باشد. تناقض در این شکل شخصیت اقتدارگرای منفعل، در آن است که شخص خود را کوچک می کند تا به عنوان بخشی از بزرگ - بزرگ باشد. شخص می خواهد فرمانبری کند، برای اینکه ضروری نباشد تصمیم بگیرد و مسئولیت بپذیرد. چنین انسان وابسته و خودآزاری، اغلب در اعماق وجود خود هراس و اکثراً به طور ناخودآگاه احساسی از حقارت، ناتوانی و تنهایی دارد. درست به همین دلیل به دنبال «رهبر» و قدرت بزرگ است تا از طریق سهیم شدن در آن، در امنیت باشد و بر احساس حقارت خود چیره گردد. او آگاهانه باور دارد که رهبر، حزب، دولت و با هر چیز دیگر او، به طور عینی معجزه آسا عادل و پرقدرت است. او ناخودآگاه، ضعف و ناتوانی خود را احساس می کند و به رهبر نیاز دارد تا بتواند بر این احساس چیره گردد. این انسان خودآزار و فرمانبر که از آزادی می هراسد و از ترس آن به پرستش بت ها پناه می برد، انسانی است که نظامهای اقتدارگرای نازیسم و استالینیزم بر شانه های او استوارند.

دشواری از شخصیت اقتدارگرای منفعل و خودآزار، فهمیدن شخصیت اقتدارگرای فعال و دگرآزار (سادیستی) است. او در نظر هواداران خود مطمئن و قدرتمند جلوه می کند، اما درست مانند شخصیت خودآزار، هراس زده و مهجور است. در حالی که خودآزار خود را نیرومند احساس می کند، چون بخش کوچکی از یک چیز بزرگ است، دگرآزار خود را نیرومند احساس می کند، چون دیگران و در صورت امکان بسیاری را در خود پذیرا شده و به اصطلاح آنان را بلعیده است. شخصیت اقتدارگرای دگرآزار، همانگونه وابسته به فرمانبران خود است که شخصیت اقتدارگرای خودآزار به فرمانروایان. اما این تصویر فریبنده است. مادامی که رهبر صاحب قدرت است، در نظر خود و دیگران قدرتمند جلوه گر می شود. اما ناتوانی و عدم اطمینان ژرف او هنگامی آشکار می گردد که قدرت خود را از دست داده باشد، وقتی که دیگر نتواند دیگران را بلعد و مجبور گردد به خود متکی باشد.

هنگامی که من از دگرآزاری (سادیسم) به مثابه نمود فعال شخصیت اقتدارگرا سخن می گویم، باید چنین چیزی نزد بسیاری از خوانندگان شگفتی ایجاد کند، چرا که انسان معمولاً از سادیسم، تمایل به آزادهی و ایجاد درد را می فهمد. اما در واقع، این امر در سادیسم تعیین کننده نیست. اشکال مختلف سادیسم را که می توانیم مشاهده کنیم، ریشه در این رانش دارد که انسان دیگری را کاملاً تحت کنترل قرار دهد؛ او را به آلتی ناتوان در مقابل اراده می تبدیل کند، اراده ای که باید بر او مسلط گردد و به طور نامحدود و طبق صلاحدید خود، صاحب اختیار او باشد. تحقیر و برده کردن انسان دیگر، تنها وسیله هایی در خدمت این هدف اند و رادیکال ترین وسیله این است که قربانی را متحمل زجر کنیم؛ چرا که قدرتی بالاتر از این وجود ندارد که انسان دیگری را آزار دهیم و وادار به تحمل درد کنیم، بدون اینکه بتواند از خود دفاع کند. همانگونه که متذکر شدم، نوع سادیستی، فریب دهنده است. او خود را در ظاهر نیرومند نشان می دهد، در حالی که او نیز نامطمئن و مانند خودآزار (مازوخیست)، به معنای عمیقاً انسانی ضعیف است. او به فرمانبران خود به همان اندازه نیازمند است که آنان به او؛ تنها تفاوت در این پندار باطل نهفته است که فرمانروای وابستگان و پیروان، مستقل است. اما در واقع این دو نیازمند و مکمل یکدیگرند.

این واقعیت که هر دو صورت شخصیت اقتدارگرا، به یک واقعیت مشترک، یعنی تمایل همزیستانه باز می گردند، برای ما فهم پذیر می کند که چرا انسان در بسیاری از شخصیتهای اقتدارگرا، هم با اجزای سادیستی و هم مازوخیستی روبرو می گردد؛ زیرا معمولاً فقط مصداقها متفاوتند. مهمی ما جبار خانگی را می شناسیم که با همسر و فرزندان رفتاری سادیستی دارد، اما در اداره و مقابل رئیس خود، کارمندی مطیع است. یا اگر بخواهیم نمونهی شناخته شده تری را برگزینیم، می توانیم هیتلر را در نظر بگیریم. او مفتون این احساس درونی بود که بر همه، یعنی مردم آلمان و سرانجام جهان فرمانروایی کند و آنان را به آلت ناتوان ارادهی خود تبدیل سازد. و درست همین انسان، عمیقاً وابسته بود؛ وابستهی تشویق توده ها، وابستهی تأیید و تحسین مشاوران خود و وابستهی آن چیزی که خود قدرت بالاتر طبیعت، تاریخ و سرنوشت می نامید. او از فرمولبندیهای شبه مذهبی استفاده می کرد تا این ایده ها را به زبان آورد، برای مثال هنگامی که می گفت: «آسمان از مردم برتر است، چرا که خوشبختانه

ای در تحلیل روانشناسی توده ای فاشیسم به نگارش در آورد. اکثر آثار بزرگ فروم برای نخستین بار به زبان انگلیسی در آمریکا منتشر و سپس به زبانهای دیگر ترجمه شد: از آن میان می توان به «روانکاوی و دین»، «روانشناسی و فرهنگ»، «زبانهای فراموش شده»، «رسالت فروید»، «بودیسم و روانکاوی»، «جزئیات مسیحی» و «کالبد شکافی تخریب گرایی انسان» اشاره نمود. فروم در سال 1980 در تسین چشم از جهان فرو بست.

ارپش فروم در جستاری که ترجمه می آن در زیر از نظر خوانندگان می گذرد، به تحلیل و بررسی موشکافانه نقش اقتدارگرایی در جامعه می پردازد. او در این نوشته، با تکیه بر دیدگاه کانتی از فلسفه روشنگری، به تفکیک میان انسان این عصر به مثابه ذات خردگرایی که خود را از نابالغی معنوی رها می سازد و خطر کرده و مسئولیت آزادی خویش را پذیرا میشود و انسان نابالغی که کاملاً به گردن مرجع اقتدار دیگری می آویزد تا مسئولیت تصمیم گیری مستقل را نداشته باشد، دست می زند. فروم با دقت علل روانی این نابالغی را مورد بحث قرار می دهد و بر خلاف تصور عمومی نشان می دهد که میان شخصیت اقتدارگرای فعال یا به تعبیر خود او مرجع اقتدار دگر آزار (سادیست) و شخصیت اقتدارگرای منفعل یا خود آزار (مازوخیست) علیرغم تفاوت ظاهری، پیوند تنگاتنگی وجود دارد. فروم خاطر نشان می سازد که هر دو گونه شخصیت اقتدارگرا دارای خصوصیات مشترکی هستند که همانا عدم بلوغ معنوی و هراس عمیق درونی است. او در عین حال تفاوت میان اقتدارگرایی خردگرایانه و خردگریزانه را به روشنی تصویر می کند. دیدگاههای ارپش فروم، برای ما که در میهن خود با بدترین اشکال اقتدارگرایی خردگریز و سپاه پرشماری از عشاق ذوب در «رهبری» روبرو هستیم و تازه در آغاز کشمکش برای پایان دادن به «نابالغی معنوی خودکرده» به سر می بریم، حاوی نکات آموزنده بسیاری است.



مردم را می توان فریفت ولی آسمان را نه». اما قدرتی که هیتلر را بیش از تاریخ، خدا و سرنوشت تحت تأثیر قرار می داد، طبیعت است. بر خلاف گرایش چهارصد سال گذشته برای تسلط بر طبیعت، هیتلر تأکید می ورزید که انسان می تواند بر انسان تسلط یابد، اما هرگز نمی تواند و نباید بر طبیعت مسلط گردد. ما در هیتلر، امتزاج خاص گرایشهای سادیستی و مازوخیستی شخصیت اقتدارگرا را می یابیم: طبیعت قدرت بزرگی است که باید مطیع آن باشیم، اما موجودات زنده به وجود آمده اند تا تحت سیطره می ما باشند.

اما ما نمی توانیم موضوع شخصیت اقتدارگرا را به پایان بریم، بدون اینکه دربارهی مسأله ای که سرچشمهی انبوهی از سوء دریافتهاست، سخن گفته باشیم. اگر به رسمیت شناختن اقتدار، مازوخیسم و اعمال اقتدار، سادیسم معنی می دهد، آیا این به این معناست که همهی مراجع اقتدار دارای مضمونی آسیب شناسانه (pathologisch) هستند؟ چنین پرسشی، تفاوتی مهم را نادیده می گیرد و آن تفاوت میان اقتدار خردگرا و اقتدار خردگریز است. اقتدار خردگرایانه، پذیرش اقتدار برپایهی ارزیابی سنجشگرانهی صلاحیت و شایستگی است. وقتی دانش آموزی ارزیابی آموزگار را مبنی بر اینکه بیشتر از او می داند می پذیرد، این به معنای ارزیابی عاقلانه ای از شایستگی اوست. درست همانند آنکه من به عنوان مسافر یک کشتی، اقتدار ناخدای آن را می پذیرم که در صورت بروز خطر، دستورات درست و ضروری را صادر خواهد کرد. اقتدار خردگرایانه بر پایهی از کار افتادن خرد و نقد من استوار نیست، بلکه آن دو را پیش شرط می انگارد. این رویکردی نیست که مرا کوچک و مرجع اقتدار را بزرگ کند، بلکه اجازه می دهد اقتدار برتری یابد، در آنجا و تا زمانی که شایستگی آن را دارد.

اقتدار خردگریز، از چنین چیزی به طور بنیادین متفاوت است. او متکی بر انقیاد احساسی شخص من نسبت به انسانی دیگر است: من بر این باورم که او حق دارد، نه به این دلیل که او به طور عینی دارای شایستگی است و یا اینکه من از روی عقل شایستگی او را می پذیرم. در رابطه با اقتدار خردگریز، انقیادی مازوخیستی وجود دارد، به این صورت که من خود را کوچک و اقتدار را بزرگ می کنم. من باید او را بزرگ کنم تا به عنوان چیزی از او، خود نیز بتوانم بزرگ باشم. اقتدار خردگرا دارای این تمایل است که خود را تعالی بخشد، چرا که من هر چه بیشتر درک کنم و ببینم، فاصلهی خود را با مرجع اقتدار کم تر می کنم. اقتدار خردگریز دارای این تمایل است که خود را پست تر و زمان وابستگی خود را طولانی تر کند. من هر چقدر طولانی تر و بیشتر وابسته باشم، ضعیف تر می شوم و این ضرورت افزایش می یابد که به مرجع اقتدار بیاویزم و مطیع او باشم.

بزرگترین جنبشهای دیکتاتوری عصر ما، برپایهی اقتدار خردگریز استوار بوده (و هستند). تخته پرش آنها، احساس ضعف فرد مطیع، هراس او و تحسینش برای «رهبر» بوده است. اما تمام فرهنگهای بزرگ و بارآور، بر بنیان وجود اقتدار خردگرا استوار بوده اند: بر شانهی انسانهایی که لایق بوده اند وظایفی را که به آنان محول شده، از نظر معنوی و اجتماعی به انجام رسانند و از این رو نیازی نداشته اند، به شیفتگی خردگریزانهی دیگران متوسل شوند.

اما پیش از آنکه این بحث را به پایان برم، مایلم تأکید کنم که هدف انسان باید این باشد که به مرجع اقتدار خود تبدیل گردد؛ یعنی اینکه در مسائل اخلاقی دارای وجدان، در مسائل فکری دارای اعتقاد و در مسائل احساسی دارای صداقت باشد. اما انسان تنها زمانی می تواند صاحب این اقتدار درونی گردد که به اندازهی کافی بالغ باشد تا جهان را با خرد و عشق دریابد. رشد دادن این ویژگیها، شالودهی اقتدار شخصی و از طریق آن، بنیانی برای دموکراسی سیاسی است.

### توضیح مترجم:

ارپش فروم (Erich Fromm)، از برجسته ترین نمایندگان مکتب روانشناسی هومانستی است. وی در سال 1900 در شهر فرانکفورت/ ماین آلمان متولد شد. در سال 1927 تحصیلات خود را در رشتهی روانکاوی دانشگاه برلین به پایان رسانید. بین سالهای 1929 تا 1932 به عنوان استاد روانشناسی در دانشکدهی علوم اجتماعی فرانکفورت تدریس کرد و در سال 1934 یعنی یک سال پس از به قدرت رسیدن نازیها در آلمان، راهی آمریکا شد. او در این کشور، در دانشگاههای معتبر نیویورک، کلمبیا و کلرادو به عنوان استاد روانشناسی به تدریس پرداخت. فروم تلاش نمود مکتب روانکاوی زیگموند فروید را سنجشگرانه مورد ارزشیابی قرار دهد و آن را گسترش بخشد. او خود را متوجه پرسشهای اجتماعی و فرهنگی - فلسفی روانشناسی اعماق نمود و بویژه تلاش ورزید پیش شرطهای روانشناسانه برای ساختارهای اجتماعی را مورد پژوهش قرار دهد. ارپش فروم تحولات سیاسی و اجتماعی زادگاه خویش را در زمان تسلط هیولای فاشیسم به دقت زیر نظر داشت و رساله ها و جستارهای موشکافانه

## حال و آینده جنبش سبز

سید سراج الدین میردامادی

هدف از انتشار این مقاله نگاهی از درون به حال و آینده جنبش سبز مردم ایران است. از درون، زیرا نگارنده خود را متعلق به این جنبش می‌داند و از اولین روزهای آغازین این جنبش فراگیر در داخل و خارج از کشور دوشادوش سایر هموطنان حضور داشته و نسبت به حال و آینده این جنبش دغدغه‌ها و نگرانی‌های بسیار دارد که در این نوشتار به این موارد خواهد پرداخت.

### در کجا قرار داریم؟

پس از کودتای از پیش طراحی شده و رعد آسای ۲۳ خرداد عموم مردمی که شجاعانه در جنبش سبز برای مقابله با کودتاگران شرکت کرده بودند هدفی جز ابطال و تجدید انتخابات بر اساس استانداردهای دموکراتیک و نیز مجازات عاملان تقلب در انتخابات را دنبال نمی‌کردند. هیچ کدام از مردمی که روزهای پس از انتخابات حداقل تا ۲۵ خرداد به خیابان‌های تهران ریختند به دنبال تغییر بنیادین نظام سیاسی موجود جمهوری اسلامی نبودند و این کاملا مشهود بود. هدف مردم این بود که بپرسند چرا وزارت کشور با حمایت دولت و طبعا با حمایت رهبری نظام دست به این تقلب فراگیر در انتخابات زده است و آراء میلیونی مردم چنین ناجوانمردانه نادیده گرفته شده و کسی که حتی در مقام استانداری اردبیل هم ناکارآمدی‌اش ثابت شده بود، به رأس مدیریت اجرایی عالی کشور گمارده شد، حال آن‌که مردم ایران در روز ۲۲ خرداد با آراء خودشان نه بزرگی به او و رهبری حامی او گفته بودند.

در فاز اول جنبش، که برخی آنرا فاز "اعتراضات خیابانی" نامیده‌اند، حداقل تا قبل از کشتار بیرحمانه مردم در خیابان‌ها و نیز جنایات صورت گرفته در زندان‌ها و بازداشتگاه‌های مخفی و علنی، هدفی جز آنچه در بالا ذکر آن گذشت دنبال نمی‌شد.

در فاز دوم، که می‌توان آنرا فاز "اعتراضات مناسبی" نامید و بطور مشخص از نماز جمعه تهران به امامت آیت الله هاشمی رفسنجانی آغاز گردید، مردم دیگر کمتر دنبال ابطال انتخابات بودند زیرا حداقل علی‌الظاهر پس از تأیید شورای نگهبان - آنچنان که انتظار می‌رفت - توقع ابطال انتخابات عملا از سوی حاکمیت نادیده گرفته شده بود و تکرار شعار "رای من کو؟" هر چند می‌توانست یادآور هویت اولیه جنبش باشد اما عملا با گذر زمانی از آن مرحله، خواست‌ها و مطالبات جدیدی طرح شد که اهداف اولیه را در برداشته و در عین حال اهداف جدیدی را نیز پیگیری می‌نمود. مهمترین هدف در فاز دوم جنبش، برخورد قاطع با سرکوبگران و جنایتکاران در جریان اعتراضات آرام مردم و محاکمه و مجازات آمرین و عاملین این فجایع بود.

### آفات جنبش

هر جنبشی با آفات و معایب ریز و درشتی در مراحل مختلف خود مواجه می‌شود و انتظار می‌رود رهبران، نخبگان و دلسوزان آگاه جنبش، سعی کنند معایب را برطرف سازند و آفات را بزداوند تا جنبش سالم و سرزنده به راه خود ادامه دهد. جنبش سبز مردم ایران از همان روزهای ایام تبلیغات انتخابات ریاست جمهوری متولد شد. زنجیره انسانی سبز مردم در تهران و شهرستان‌ها نماد زیبایی حضور آگاهانه مردم در ابتدای این راه سخت بود. در همان ایام تا ۲۳ خرداد که اعتراضات به نتایج اعلام شده و همزمان سرکوب خونین مردم آغاز شد، بسیاری از احزاب اپوزیسیون نظام در خارج از ایران انتخابات را تحریم نمودند. بی شک تحریم انتخابات یک اقدام دموکراتیک است و کسانی که از حق رأی دادن برای ابراز عقیده خودشان استفاده می‌کنند، عده‌ای هم با رأی ندادن خودشان به مخالفت با یک ایده برمی‌خیزند و این نیز حق ایشان است که با دست کشیدن از حق رأی خود، یک اعتراض مدنی را سامان دهند. تا اینجای کار ایرادی به دوستان تحریمی و احزاب با سابقه و محترم اپوزیسیون نظام وارد نیست. حتی پیوستن ایشان به جنبش سبز مردم ایران و حضور چهره‌های محترم و شاخص ایشان در تظاهرات‌های خارج از ایران نیز محل اشکال نیست. اما ایراد کار از زمانی آغاز می‌شود که این عزیزان بخواهند اخیار هدایت و خط‌دهی اعتراضات مردمی را بدست بگیرند و مانع از حتی ظهور و بروز نمادهای حامیان نامزدهای محبوب مردم ایران - آقایان موسوی و کروبی - در اجتماعات شوند. حتی زمانی که به ایشان گفته شد که اجازه بدهید پیام مهندس موسوی در تجمع ایرانیان در برخی شهرها خوانده شود، پاسخ دادند ابتدا پیام را بدهید ما بخوانیم اگر مناسب دیدیم آن را انتشار خواهیم داد!

مهمترین آفت این جنبش همین است که بخش خارج از کشور به دلیل اندیشه‌های انتزاعی و بعضا دور افتاده از واقعیات جامعه امروز ایران از جنبش در

داخل کشور فاصله بگیرد و گمان برد که مردم در خیابان‌های تهران و شهرستان‌ها همان اندیشه و هدفی را دنبال می‌کنند که تظاهرکنندگان در خیابان‌های برلین، پاریس، لندن و نیویورک و... از دیگر آفات جنبش غلبه شور و احساس و هیجان و جو زدگی بر رهبران جنبش است. این‌که مردم در کوچه و خیابان در برابر عوامل سرکوبگر دچار شور و هیجان شوند و احیانا اقدامی احساسی را مرتکب شوند ایرادی ندارد اما رهبران و نخبگان جنبش نباید هیجان زدگی بر عقلشان غلبه کند. این آفت شاید در روزهای اول جنبش کم و بیش بود اما به مرور عقلانیت بیشتری در میان تصمیم گیران جنبش دیده می‌شود.

### کاستی‌های جنبش

مهمترین کاستی جنبش در اولین گام، فقدان یک رسانه مستقل و فراگیر است. رسانه‌های دیداری، شنیداری و مجازی زیادی در جریان اعتراضات خیابانی تا اعتراضات مناسبی حضور گسترده مردم را پوشش می‌دادند اما هر یک از ایشان به رغم تلاش حرفه‌ای که مبدول می‌نمایند باز با تنگناها و نیز تضییقات و ملاحظاتی مواجه بوده و هستند که مانع می‌شود آنطور که باید و شاید فریاد حق طلبانه مردم ایران را به گوش و چشم جهانیان برسانند و اطلاع رسانی کاملی در داخل کشور انجام دهند.

از دیگر کاستی‌های جنبش می‌توان به فقدان هماهنگی لازم میان رهبران جنبش نیز اشاره نمود. خواه، ناخواه آقایان موسوی و کروبی دو رهبر شناخته شده‌ی این جنبش سبز می‌باشند که بسیاری از مردم ایران در داخل و خارج از کشور چشم به مواضع و راهبری ایشان دوخته‌اند. شایسته است این دو بزرگوار هماهنگی بیشتری با هم داشته باشند و پروژه‌های مشترک تعریف کنند و همراه و همسو با هم جنبش را هدایت نمایند.

آقایان موسوی و کروبی بویژه شخص آقای میرحسین موسوی باید بیشتر با مردم و افکار عمومی ارتباط برقرار نماید. استفاده از فن‌آوری اینترنت، می‌تواند وسیله مناسبی برای ارتباط با مردم یعنی مهمترین بخش جنبش سبز باشد. انتشار صدا و تصویر آقای مهندس موسوی بصورت منظم می‌تواند مردم بویژه کاربران اینترنت را به جنبش امیدوارتر سازد. این فاصله‌ها نباید بیش از یک هفته باشد. یعنی مردم باید حداکثر در هر هفته از موسوی و کروبی پیامی و یا اطلاعاتی دریافت نمایند و از سوی دیگر بر روی اینترنت بتوانند صدا و تصویر ایشان را ببینند.

دیگر کاستی جنبش، ارتباط نسبتا ضعیف جنبش با طبقات شهرستانی و روستایی است. جنبش سبز را شاید بتوان یک جنبش طبقه متوسط شهری دانست آن هم بیشتر در سطح پایتخت هر چند در سایر شهرهای بزرگ نیز اعتراضاتی صورت گرفت اما در قیاس با تهران، ابعاد کمتری داشت.

### استقلال جنبش

جنبش سبز مردم ایران، جنبش برانداز نظام جمهوری اسلامی ایران نبوده و نیست - حداقل اینجانب اینگونه فکر می‌کنم. جنبش سبز مردم ایران جنبش دموکراسی خواهی و حقوق بشر است. به قول علما، علت محدثه این جنبش که استقلال آن از احزاب سیاسی شناسنامه دار داخل و خارج از کشور است می‌باید علت موقیه آن نیز باشد.

در این‌جا استقلال به معنای این نیست که جنبش مانع از حمایت ایشان می‌شود و یا از همراهی و همسویی ایشان استقبال نمی‌نماید، بلکه به این معنا است که جنبش آرمان‌ها، اهداف و روش‌های مبارزاتی خود را دارد و در صورتی که احزاب اپوزیسیون بخواهند به این جنبش بپیوندند باید حداقل چارچوب کلی این اصول را بپذیرند که در غیر این صورت جنبش و رهبران آن مجبور خواهند بود با حفظ احترام ایشان، مرزهای خود را با ایشان برجسته‌تر نمایند.

در بعد دیگر، جنبش باید از جناح‌ها و احزاب سیاسی داخل کشور هم مستقل باشد، زیرا احزاب دارای پروانه از وزارت کشور دولت نامشروع دهم، دارای تنگناها و محدودیت‌هایی هستند که نمی‌توانند تا انتها جنبش و اهداف و آرمان‌های بحق آنرا همراهی نمایند و در نتیجه ممکن است در میانه راه از صف جنبش جدا شوند، کما این‌که تا این روز بخشی از ایشان عملا با سکوت خود جدا شده‌اند. شاید بر اساس همین اصل هم میرحسین موسوی بدرستی از تأسیس حزب خودداری نمود و "تشکیلات راه سبز امید" را بنا نهاد.

مهمترین بعد استقلال جنبش سبز مردم ایران، استقلال از دول خارجی است. بی تردید رهبران و توده‌های جنبش از اولین روزهای شکل‌گیری آن سر سوزنی از دول خارجی انتظار حمایت نداشته و ندارند و بر این باور بوده و هستند که مردم ایران باید خودشان مشکل خودشان را با اقتدارگر ایان حاکم حل نمایند و مداخله دول خارجی در هر شکلی از آن به نفع تغییرات مدنی و مسالمت آمیز در داخل ایران نخواهد بود. بر این اساس بود که محفل امنیتی مدنی و مسالمت آمیز به دادگاه کودتای مخملی در اعتراض‌گیری‌ها و کیفرخواست‌ها سعی داشتند اتهام

## روز قدرت‌نمایی دادخواهانه سبها

سیدکاظم علوی

آنچه در روز قدس اتفاق افتاد از جنبه‌های مختلف، جالب و درس‌آموز است. جالب است چون علی‌رغم موج دستگیری‌ها، پخش دادگاه‌های نمایشی، برخورد‌های فیزیکی و امنیتی، قتل، شکنجه، تجاوز و ...، تعدادی انبوه از مردم سبزپوش/ سبز اندیش، روز قدس را در سیطره خود و تحت تأثیر قدرت خود قرار دادند. این در حالی بود که حکومت کودتا از ترس این حضور تهدیدهای مختلفی را در روزهای منتهی به 27 شهریورماه انجام داده بود. نمونه این رفتارها را می‌توان در تهدیدها و درخواست برخورد‌های علنی روزنامه کیهان و سایت‌های مشابهی چون رجانیوز و فارس نیز یا چنگ و دندان نشان دادن آقای خ.ا.م.ن.ه.ای در نماز جمعه هفته قبل یا فرماندهان سپاه و نیروی انتظامی مشاهده کرد. با تمام این تمهیدات روز 27 شهریور، تهران و برخی شهرهای بزرگ (اصفهان و شیراز) سبزپوش شد و مسیرهای راهپیمایی، خصوصاً برخی از آن‌ها به تصرف جنبش سبز درآمد. این در حالی بود که در برخی دیگر از شهرها همچون مشهد، تبریز و ...، اقدامات خشن انجام شد تا از تشکیل هسته‌های اولیه مردم‌جولگری به عمل آید. اخبار رسیده از اهواز، کرمانشاه، بوشهر، رشت و ... نشان‌دهنده خواست و حضور سبزپوشان در عرصه بوده است. مردم ثابت کردند که این مضحکه‌ای که حکومت نامشروع به‌راه انداخته دیگر قابل بخشش و اغماض نیست و ملت همه‌جوره پای حرف خود ایستاده است. مردمی که شجاعانه موضع خود را دوباره فریاد زدند. این فریاد به دلایلی که گفته شد ارزش و اهمیتی بیشتر از چهار روز ابتدایی اعتراضات داشت. زیرا در آن چهار روز که جمعیت میلیونی، خیابان‌های تهران را آکنده می‌کردند، هنوز اوج سبعبیت رژیم بر مردم آشکار نشده بود. ضمناً جنبش اعتراضی منحصر به تهران شده بود در حالی که 27 شهریور این حضور در اشکالی کوچکتر در دیگر شهرهای بزرگ هم دیده شد. این پیامی است که حکومت باید از آن درس بگیرد البته اگر هنوز ذره‌ای آینده‌نگری و شعور در بدنه حکومت باقی مانده باشد!!

؟؟«مردم» (که تاکید دارم بر این واژه زیرا وقتی شما همه تیپ، قشر، سن و صنف را در میان معتزضین می‌بینی، هیچ نامی جز مردم نمی‌توان بر آن گذاشت. جوان، نوجوان، میانسال، مسن، مرد، زن، پسر و دختر، مذهبی سنتی، مذهبی نواندیش، سکولار، لائیک، غیرمذهبی و ...، مدل لباس و موهای کاملاً متفاوت - از تیپ‌های هنجار رسمی یا عرفی تا تیپ‌های نابه‌هنجار از نظر حکومت یا عرف اجتماع -، کارمند، کارگر، دانشجو، کاسب، دانش‌آموز، خانهدار، روحانی، جانباز، درویش‌مسلک، لوطی، استاد، معلم و ...) ثابت کردند اگر کاریکاتوری از یک جریان اجتماعی وجود دارد. آنها نیستند که طبق فرمایش آقای خ.ا.م.ن.ه.ای کاریکاتور انقلاب 57 شده‌اند بلکه این رژیم هست که کاریکاتوری است از یک حکومت مردمی. ما هستیم، ما وجود داریم، ما اکثریت هستیم و حکومت وحشت با بی‌خردی‌هایی که به خرج داد، هم این بغض چندین‌ساله را رها ساخت و هم به این موج، نیروهایی را تزریق کرد که تا پیش از این همچنان امید داشتند که برای این نظام آبرو را نگه دارند و کژی‌ها و ناراستی‌ها را از دل خودش اصلاح نمایند. رژیم، 27 شهریور قصد داشت که با تشکیل هسته‌های 40، 50 نفره از مزدوران یا وفاداران هنوز غافل خود و جلو انداختن وانت با بلندگو و میکروفون در دل جمعیت سبز، اعتراض مردم را مصادره به مطلوب کند لیکن کور خوانده بود. آنجا که مزدور فریاد برمی‌آورد مرگ بر آمریکا یا مرگ بر اسرائیل، پاسخش غریبی هولناک بود که می‌خروشید «مرگ بر روسیه». آنجا که مزدور بانگ می‌زد؛ خونی که در رگ ماست هدیه به رهبر ماست، جمعیت با فریاد «خونی که در رگ ماست هدیه به ملت (یا کشور) ماست»، پاسخش را بر سر او آوار می‌کرد. وقتی اقلیت غافل عربده ما اهل کوفه نیستیم، علی تنها بماند را سر می‌دادند. مردم به سه شیوه آنها را بر سر جایشان می‌نشاندند یا می‌خروشیدند که «ما اهل کوفه نیستیم، حسین تنها بماند» که اشاره به میرحسین موسوی داشت یا در حرکتی زیباتر می‌گفتند که «ما اهل کوفه نیستیم، پول بگیریم به‌ایستیم» و یا برندمترین حربه خود را به کار می‌بردند: «ما اهل کوفه نیستیم، پشت یزید به‌ایستیم» و آنگاه که بلندگو بدست بیچاره و خشمگین، آخرین تیر ترکشش را خرج می‌کرد و شعار مرگ بر منافق را سر می‌داد؛ آزادی‌خواهان بانگ برمی‌داشتند که «چماقشو گذاشته، بلندگوش برداشته» و آنقدر شعار می‌دادند و با ضرب‌بانهک منظم دست شعار را همراهی می‌کردند که بوقی بخت‌برگشته مجبور می‌شد گوشه‌پایش را با دستانتش بگیرد تا کمر نشود بخشی از شعارهای مورد استفاده مردم در ذیل آورده شده است. امید که شور و شعور موجود با هدایت در

وابستگی اصلاح طلبان و کلیت جنبش را به دول خارجی بویژه آمریکا و انگلیس به افکار عمومی القاء نمایند اما کمتر وجدان‌بیدار و آگاهی این اتهام مضحک را باور نمود.

### خشونت‌گریزی جنبش

اصل مسلم و پذیرفته شده‌ی پرهیز از خشونت نباید فراموش شود. کوچک‌ترین اقدام خشونت‌آمیز به ضرر جنبش تمام می‌شود، چرا؟! زیرا اولاً وجهی جنبش نزد افکار عمومی داخل و خارج تخریب می‌شود. ثانیاً افراد کمتری از نخبگان و طبقه متوسط و آگاه جامعه به جنبش می‌پیوندند و از سوی دیگر احتمال سرکوب فعالان شناخته شده جنبش بالاتر می‌رود و عناصر میدانی جنبش نیز با سرکوب و حشیان‌تری مواجه می‌شوند که این باز موجب ریزش نیرو می‌شود.

### هر شهروند یک رسانه

شعار زیبای "هر شهروند یک ستاد" یاد و خاطره روزهای تبلیغات را برای مردم زنده می‌کند. اما در مرحله کنونی جنبش باید شعار جدید "هر شهروند یک رسانه" را با جدیت دنبال کند. زیرا با استفاده از فن آوری نوین اینترنت می‌توان از هر شهروند که دستی برای نوشتن دارد و موبایلی برای عکس و فیلم گرفتن، یک روزنامه نگار شهری ساخت، آنچنانکه در جریان اعتراضات اخیر شاهد آن بودیم. باید به پیر و جوان آموزش بدهیم که وبلاگ براه بیاندازند و در وبلاگها یک خبرگزاری فردی برای اطلاع رسانی عموم کاربران ایجاد نمایند. این بهترین راه حل عبور از سانسور شدید حاکم در داخل ایران است. اطلاع رسانی ایمیلی نیز از دیگر نموده‌های شعار "هر شهروند یک رسانه" در فضای مجازی است. تجربه نشریات اینترنتی که مردم بصورت خودجوش آنرا سوار بر ایمیل‌های خود نموده و به بسیاری از آدرس‌های الکترونیکی ارسال می‌نمودند از تجربه‌های زرین این دو ماهه بود که باید با ابتکارات و نوآوری‌های خلاقانه ادامه یابد.

### نتیجه گیری

جنبش سبز باید با مرور تجارب فاز اول، در فاز دوم نقاط ضعف دولت اقتدارگرای ده‌م را شناسایی و از آن موضع وارد و مبارزات مسالمت‌آمیز خود را ادامه دهد. این مقصود حاصل نمی‌شود مگر این‌که با تکیه بر عقلانیت مبتنی بر شناخت جامعه ایرانی، جنبش از سطح طبقه متوسط به سطوح دیگر جامعه نیز انتشار پیدا کند.

تکیه بر خون‌های به ناحق ریخته شده در ادامه‌ی راه این جنبش بسیار مهم است. چهلم، سالگرد و سایر مناسبت‌های مرتبط با شهدای جنبش و ارتباط مستمر با خانواده‌های ایشان و برآورده نمودن نیازهای مادی و معنوی آن‌ها، از دیگر وظایف فعالان و عموم علاقه‌مندان جنبش است. در این راستا باید در تمامی تظاهرات‌ها، تصاویر این شهدا در بین مردم بصورت گسترده‌ای توزیع شود، تا یاد این شهداء نزد مردم زنده نگه داشته شود. در این حالت جنبش سبز زنده و پایدار خواهد ماند. در این راستا می‌توان حتی معابر و خیابان‌هایی را به نام این شهدا نامگذاری نمود و با تابلوهای ساخته شده از سوی مردم آنرا به نمایش گذاشت.

کلام آخر آن‌که، باید کاستی‌های جنبش که ذکر آن گذشت در کوتاهترین زمان ممکن جبران و تأمین شود، آفت‌های مذکور در این نوشتار زوده و استقلال جنبش بیش از پیش تضمین و جنبه مسالمت‌آمیز و پرهیز از خشونت آن نیز تقویت شود و هر شهروند بیش از پیش مجهز به ارتباط با ندای مجازی اطلاع رسانی شود که در این صورت جنبش به اهداف خود دست خواهد یافت





را دیدیم که از فراز دوقلواها در منتهان فرود آمد؟ دخترکش همراه با مادر می‌گوید بله بابا، یادم هست. بعد خطاب به همسرش می‌گوید عزیزم تلویزیون روشن است؟ بله عزیزم و الان داره آتش و دود و فریاد و پرواز سنگ و چوب و کاغذ رو نشون می‌ده... نه، حالا دوربین روی آدمی که از پنجره بیرون آمده و روی هره طبقه زیرین ایستاده متوقف شده است.

عزیزم راست می‌گی؟ اون آدمه پیراهن سفید داره و کت تنش نیست. خوب دقت کن، انگار داره با تلفن حرف می‌زنه! همسرش می‌گوید تو هم داری تلویزیون رو می‌بینی؟ آره خودش، الان متوجه شدم، داره با تلفن حرف می‌زنه اما هرم آتش و دود مانع می‌شه که چهره‌اش رو درست ببینم، بیچاره چه حالی داره. حتماً داره الان با زن و بچه و یا مادر و پدرش حرف می‌زنه...

پیراهن سپید تلاش می‌کند صدای اشک آلودش را صاف کند. عزیزم، خوب نگاه کن، الان برای تو و دخترک نازم دست تکان می‌دهم، هان دقت کن. حالا معجزه را باور دارم، دلم می‌خواهد تو و دخترمان این لحظه را به یاد داشته باشی. پرواز مرا به خاطر بسپارید... زن در حالت نابوری و شوک، جلوتر می‌رود، و

لحظه‌ای بی‌اختیار چنگ به صورت می‌زند. دخترک عروسکش را سفت به بغل می‌فشارد و دامن مادرش را می‌گیرد. لحظه‌ای که حالا هر زمان که زن چشم می‌بندد با اوست با پرواز مرد پیراهن سپید آغاز می‌شود. و همزمان دوقلوی اول فرو می‌نشیند، قارچی از دود و سنگ و چوب و گوشت انسان به آسمان می‌رود. صفحه تلویزیون سرشار از خاک و آتش است. چشم می‌سوزد.

پانزده هزار کیلومتر آنسوتر، ریشوها بر سفره شام ملاعمر جمع شده‌اند. اسامه در کنار ایمن و خالد و سلیمان فراز سفره نشسته‌اند و با دست لقمه می‌زنند. حبیب آشیز اسامه که همراه او از حجاز بیرون زد چندی در سودان بود و بعد به پاکستان و حالا افغانستان ره کشید، بریانی‌های خوشمزه‌ای درست می‌کند. اسامه مرتب به ساعتش نگاه می‌کند، بعد می‌گوید دستگاه تماشا را روشن کنند. سلیمان در آخرین سفرش به ایران از ژنرال محمد باقر ذوالقدر تقاضا کرده بود علاوه بر

دستگاه دیالیز برای مجاهد کبیر اسامه بن لادن، یک دستگاه تلویزیون جنگی برایشان تهیه کند. تلویزیون توی چمدانی بزرگ جاسازی شده بود با آتن پشقای 90 سانتی. خالد به تلویزیون ور می‌رود و سرانجام روی CNN متوقف می‌شود. گزارشگری دارد اوضاع بورس نیویورک را در بامداد 11 سپتامبر گزارش

می‌کند. اسامه نگاهی به ایمن و ابوغیث می‌کند، ملاعمر خود را جمع و جور می‌کند و سرش را پائین می‌اندازد. نگاه به جعبه شیطانی از نظر او حرام اندر حرام است و اسامه چون این را می‌داند هرگز به او اصراری نکرده که در

مشاهده اخبار تلویزیون که اغلب گویندگان زن کافر آن را اجرا می‌کنند، با او و یارانش همراه شود اما امروز با لحنی غریب می‌گوید شیخنا نرو، امروز باید پیروزی بزرگ ما را شاهد شوی... لحظه‌ای بعد گوینده CNN با وحشت و

حیرت حرف بورس و اوراق بهادار را قطع می‌کند، تصویری روی پرده ظاهر می‌شود و فریاد گوینده که آه خدای من باور نمی‌کنم چه دارد می‌شود؟ نخستین طیاره در بخش بالای یکی از دوقلواهای منتهان به ساختمان می‌زند و بعد شعله است و دود و کباب شدن صداها انسان، اسامه و همراهانش با شادی فریاد می‌زنند، خدا را شکر، خدا را شکر، بعد یکدیگر را بغل می‌کنند، حالا ملاعمر

هم به تصویر خیره شده و یک چشمی همه چیز را زیر نظر دارد... دوربین روی مرد پیراهن سپید که از پنجره آویزان شده متوقف می‌شود. ملاعمر زیر لب می‌گوید لابد یکی از جهودان است و تا دقایقی دیگر به درک واصل می‌شود. پیراهن سپیده تلفش را از جیب در می‌آورد و تصویرش با تلفن همراه در هاله دود و آتش و پاره‌های کاغذ و چوب و سنگ پیش روی مجاهد اکبر اسامه و

ملاعمر و یارانشان قرار دارد. ابوغیث می‌گوید لابد دارد الان به اربابانش در موساد گزارش می‌دهد. یک لحظه اسامه متوجه می‌شود پسر کوچک سه ساله‌اش وارد چادر شده و به تصویر مرد پیراهن سپید خیره شده است. دستش را می‌گیرد سلامت کو پسریم؟ پسرک با خجالت سلام می‌کند. زبانش می‌گیرد. اسامه می‌گوید عزیز پدر، محمد، نگاه کن الان یکی از جهودهای خانن و جنایتکار به درک

واصل می‌شود. پیراهن سپیده دست تکان می‌دهد و بعد پرواز می‌کند. ایمن با صدای بلند می‌خندد و محمد پسر اسامه را با انگشت نشان می‌دهد. نگاه کنید، محمد هم برای جهوده دست تکان می‌دهد. چهره محمد را ترس و درد فرا گرفته است و همچنان دست تکان می‌دهد.

\*\*\*

زهر با سامیه دخترش، عماد و سمیرا پدر و مادر و همسرش در مسجد کوچک شرق نیویورک به یاد سامی همسرش که تصویر پروازش را با پیراهن سپید در پس ذهنش نگاه می‌کند، گرد آمده‌اند. شیخ ابوسعید امام و خطیب مسجد با چهره‌ای گرفته جلو می‌آید و با صدائی پر از بغض می‌گوید جایش خالی است. نماز جمعه بی‌و معنایی ندارد. او بود که با صدای خوشش اذان می‌گفت و مردم را به صلوات دعوت می‌کرد. شکی ندارد او اکنون در جنت ابدی نزد پروردگار خویش

مسیرهای بهینه امکان رهایی از شر دکان‌داران دین و عرضه‌کنندگان ظلم و جور را فراهم آورد. آنچه بسیار مهم است این نکته می‌باشد که برای تعمیق جنبش نیاز به ایجاد تشکیلات و هم‌افزایی اندیشه و کار تیمی می‌باشد و شکل کنونی که خودجوش می‌باشد گرچه دارای محسناتی بوده است اما قطعاً قابل استمرار نخواهد بود. بهترین کار این است که تمامی فعالان و خصوصاً کسانی که پتانسیل

بالاتری دارند از امروز برای این موضوع تدبیری بیاندیشند. رهبری حکومت امروز به شدت تنها شده است لیکن به دلیل پای گذاشتن در مسیری بی‌بازگشت، امید عقب‌نشینی آشکار و جبران مافات از او نمی‌رود و گفتن سخنانی نرمش‌آمیز همچون خطبه‌های عید فطر درخصوص دادگاه‌ها، بیشتر نوعی عوام‌فریبی و

حرکات تاکتیکی است که اصالت و صداقتی ندارد. ضمن اینکه با این رویکرد مجوز برخورد بیشتر با بیگناهانی که مجبور به اعتراف علیه خود شده‌اند را نیز صادر کرده است. باید قیل از اینکه دوباره دیر شود فکری کرد و این پتانسیل عظیم مردمی را متشکل کرد. چگونه؟ پاسخ‌هایی که به این مطلب داده خواهد شد می‌تواند درجهت این هم‌افزایی بکار گرفته شود. پاره‌ای از شعارهای مورد

استفاده جنبش سبز در روز قدس:

◀ نه غزه، نه لبنان، جانم فدای ایران ▶ محمود خائن... آواره گردی...، خاک وطن را ویرانه کردی...، کشتی جوانان وطن...، الله‌اکبر...، کردی جوانان را دربه در...، الله‌اکبر، مرگ بر تو، مرگ بر تو... مرگ بر تو، مرگ بر تو! ▶ پول نفت گم شده، خرج فلسطین شده ▶ پول نفت گم شده، خرج بسیجی شده ▶ شکنجه، تجاوز دیگر اثر ندارد... بسیجی قلابی، گویا خبر ندارد ▶ بسیجی واقعی، همت بود و باکری ▶ دروغگو، دروغگو، شصت و سه درصدت

کو؟ ▶ بسه دیگه جنایت، دولت بی‌کفایت ▶ یاحسین، میرحسین ▶ ننگ ما، ننگ ما، صدا و سیمای ما ▶ نصر من الله و فتح قریب، مرگ (ننگ) بر این دولت مردم‌فریب ▶ ولایت نظامی، دولت کودتایی، استعفا، استعفا ▶ موسوی، کروی، ما همه یک صداییم ▶ نترسید، نترسید، ما همه اینجا هستیم ▶ درود بر منتظری، سلام بر صناعی ▶ کروی باغیرت، پشت و پناه ملت ▶ روحانی واقعی، منتظری، صناعی ▶ دیکتاتور بیچاره، بازی ادامه داره ▶ احمدی بیچاره، این

آخرین پیامه، جنبش سبز ایران آماده قیامه ▶ مرگ بر دیکتاتور ▶ موسوی زنده‌باد، کروی پاینده باد ▶ ندایم، سهرابیم، همه یک صداییم

## چنان نماند و ...

### علیرضا نوری زاده

سه‌شنبه 8 تا جمعه 11 سپتامبر

چشم‌مان می‌سوزد با آنکه در فاصله شش هزار کیلومتری از پشت شیشه‌های ضخیم جعبه تماشا، خاک و دود به سوی من راه ندارد. دوربین اتفاقی، ناگهان روی پیراهنی سپید توقف می‌کند. لابد صاحب دوربین خیلی متمکن است که توانسته از پنجره‌ای در آنسوی منتهان روی پیراهن سپید آدمی که از پنجره طبقه پنجاه و هفتم یکی از دوقلواهای در آتش شعله‌ور، آویزان شده، زوم کند.

چشم‌مان می‌سوزد. راستی مرد پیراهن سپید در این لحظه به چه می‌اندیشد؟ شعله‌های بی‌امان در بالای سرش میله‌ها، انسانها و فریادها را ذوب می‌کند و به سوی آسمان پرواز می‌دهد. پیراهن سپیده به چی فکر می‌کند. تمام عمرش به معنی معجزه خندیده است. لابد یک شب که در تلویزیون در کنار بانویش که عاشقانه دوستش دارد و دختر پرچی‌پهره‌اش به برنامه شعیده‌بازی‌های دیوید

کاپرفیلد معروف نگاه می‌کرد زمانی که او برج و قیل و دیوار چین را غیب کرده بود. یا از فراز یکی از این دوقلواها پرواز کرده بود، به دختر و همسرش گفته بود این‌ها همه دوز و کلک است، تردستی است، چنین کارهایی غیرممکن است. مگر می‌شود دیوار چین را غیب کرد و یا از فراز دوقلواهای نیویورکی پائین

پرید و سالم ماند. حالا اما معجزه را باور دارد. اگر دیوید کاپرفیلد توانست، من چرا نتوانم. در آن هیاهو و فریاد و اشک، وحشت کسی متوجه خروج او از پنجره نشد. زیر پاهایش هره طبقه پنجاه و هفتم قرص و محکم به نظر می‌رسید. یک لحظه دست در جیب کرد و تلفن همراهش را بیرون آورد. اگر شماره یک را فشار

فشار می‌داد خیلی سریع با همسرش ارتباط برقرار می‌کرد. شماره یک را فشار داد. نیمه‌اش خیلی زود جواب داد عزیزم کجایی؟ می‌بینی چه قیامتی برپا شده؟ من که نصفه عمر شدم. سعی می‌کنم بر اعصاب خود مسلط شوم. انگار صدای نعره آتش و فریادهای همکارانش را نمی‌شنود. عزیزم، نگران مباش، از خطر جسته‌ام... آه خدا را شکر، چقدر نگران بودم. صدای کودکی به گوش می‌رسد که در گوش او مثل نجوای نخستین «مزرعه توت فرهنگی‌ها برای همیشه» ی جان لنون که خیلی دوستش دارد جاری می‌شود. بابا، بابا، کجایی؟ سعی می‌کنم

خونسردی خود را حفظ کند. عزیزم یادت هست که چند شب پیش دیوید کاپرفیلد



در این دیدار چند ساعته رفسنجانی به تفصیل درباره خطاهای آقای خامنه‌ای سخن می‌گوید و اینکه مقام معظم رهبری اصلاً گوشش بدهکار حرف منطقی نیست. رفسنجانی شرح می‌دهد که چگونه قبل از انتخابات در یک نشست خانوادگی به خامنه‌ای هشدار داده است یا شعله امید مردم را برای داشتن یک انتخابات نیمه آزاد بالا نبرید و یا اگر چنین امری هدف شماست مواظب باشید تقلب نشود چون این آتش دودمان شما و ما را به باد خواهد داد. بعد به نامه‌های اشاره می‌کند که پاسخ آن بی‌مهری‌ها در نماز جمعه 29 خرداد بود که بوزینه احمدی‌نژاد را فراتر از من قرار داد. و دست تطاول به سوی خانواده من گشود. هاشمی رفسنجانی سپس یادآور می‌شود که کار از دست خامنه‌ای در رفته است. گندکاری‌های مثبتی پسرش باعث شده هر دوی اینها در چنگ باند احمدی‌نژاد بیفتند. بعد هم به آخرین دیدارش با خامنه‌ای اشاره می‌کند که در آن نسبت به هر گونه تعرضی به کروبی و موسوی و خاتمی هشدار داده و گفته است خود را با کروبی در نیندازید، او پایگاه سفت و سختی در قم دارد و می‌تواند اسباب درسر و بی‌حرمتی به شما شود، موسوی نیز حمایت مردمی دارد و خاتمی حمایت بین‌المللی، در عین حال اگر اینها را گرفتید لابد فردا نوبت من و فرزندانم است کارتان را راحت می‌کنم به محض دستگیری اینها من از تمام مسوولیت‌هایم کنارمگیری خواهم کرد. آقای خامنه‌ای حرفها را شنیده بوده و بدون پاسخی به بهانه اینکه باید بخوابد خداحافظی می‌کند و می‌رود.

گزارش جلسه هاشمی رفسنجانی با روحانی و همکارانش، در عین حال از باس مطلق هاشمی خبر می‌داد و اینکه او معتقد است رژیم سرنگون خواهد شد و آنچه در سال 57 رخ داد این بار با سرعت بیشتری رخ می‌دهد و جوی خون در کشور به راه خواهد افتاد.

در گیر و دار این خبرها هستیم که نامه درخشان عبدالکریم سروش منتشر می‌شود. جنبه‌های ادبی و زیبایی‌های کلامی نامه یکطرف، نکاتی که سروش در نامه روی آن انگشت گذاشته یک طرف. عمده این نکات از این قرار است:

- رژیم اعتبار و جایگاه خود را از دست داده و رفتنی است.  
- اقرار سیدعلی آقا به بی‌حرمت و اعتبار شدن رژیم، دستاورد بزرگ جنبش است و نباید آن را دست کم گرفت.

- آنچه به عنوان اسلام ناب امروز در کشور حاکم است بی‌شمارترین و شنیع‌ترین نوع حکومت است و جهان نباید مجال دهد این حکومت جهل و جور و فساد ادامه یابد.

- استاد سرشناس فلسفه و علم ادیان و کلام، با سعه صدر از پروردگار و مردم پوزش می‌خواهد از اینکه مبدا به عمد و یا سهو خدمتی به رژیم کرده باشد و یا در مستحکم کردن پایه‌های این نظام جائز سهمی نصیب برده باشد. راستی از جمع مسوولان چند تن را مثل سروشی که هیچگاه کار اجرایی هم به معنای واقعی آن نداشته داریم که حاضر به پوزش‌خواهی نزد پروردگار و خلق خدا باشند؟

- سروش تکلیف سیدعلی آقا را روشن می‌کند که داماد ناقص‌العقل فاسد و فاجر و جائز را به حجله قدرت خانم برده و با عروس خانم دست به دست داده است و بعد آبرو و اعتبار خود و نظامش را به عنوان کابین پشت قباله آنها کرده است. سروش در حالی که در چشمی اشک دارد و برای ندا و سهراب و محسن و... و همه آنها که در محبس ولی فقیه مورد تجاوز قرار گرفته‌اند می‌گرید، در چشم دیگر به فلاکت و درماندگی سیدعلی آقا می‌خندد و از مبارک روزی می‌گوید که بساط سلطانی برچیده شود. به سروش به خاطر این نامه به پادماندن از صمیم دل درود می‌فرستم.



است و برای شما دعا می‌کند. سامیه عروسکش را به بغل می‌فشارد و رو به زهرا مادرش می‌گوید؛ مامان، مگه نگفتی بابا پیش خداست، پس چرا اینجا نیست؟ مگه بابا نگفته بود اینجا خانه خداست؟!\*

این یادداشت را از دفتر ایام آوردم که یادداشت‌های روزانه‌ام را در بر می‌گیرد. چند هفته بعد از فاجعه 11 سپتامبر وقتی از Grand Zero دیدن کردم، توی هتل این طرح را نوشتم و حالا در هشتمین سالروز جنایت پیروان اسلام ناب محمدی سلفی در این زاویه به چاپش می‌رسانم. این نکته را نیز یادآور شوم که 8 سال پیش وقتی می‌گفتم و می‌نوشتم داستان اهل ولایت فقیه در این جنایت آلوده است خیلی‌ها لبخند می‌زدند که نفرت از رژیم طرف را به پرت و پلا گوئی کشانده، حتی در آمریکا نیز کسانی بر بیگانه‌های اهل ولایت فقیه رأی قاطع داده بودند. ضمن آنکه با غرور و سربلندی موج موج انسانهای زیبا را که شمع به دست در میدان محسنی در فردای فاجعه با مردم آمریکا همدردی می‌کردند (آن هم در زمانی که نیمی از جهان عرب و اسلام در شادی شیطانهای القاعده و طالبان شریک شده بودند) به آمریکایی‌ها نشان می‌دادم و یادآور می‌شدم که فضای ایران از عشق و مهر و آزاداندیشی سرشار است. اما در بیغوله قدرت، هستند کسانی از تیره باقر ذوالقدر و حاج مرتضی و احمد آقای وحید که حالا عرش را از شادی سیر می‌کنند. اینها همانها هستند که در پایگاه هوایی سپاه در مشهد، بعضی از تروریستهای جوان 11 سپتامبر را میزبان شدند و آموزش دادند. 8 سال بعد در نیویورک پرونده 11 سپتامبر از نو گشوده شده است. حالا اعترافات خالد شیخ را دارند و گفته‌های تنی از تروریستهای زندانی در گوانتانامو را، حقیقت زیر پرده نمی‌ماند و سرانجام روسیاهی برای ذغالهای ذوب شده در ولایت سیدعلی خواهد ماند.

شنبه 13 تا دوشنبه 14 سپتامبر

آنشب در تهران چه گذشت؟

ساعت 9 شب سه‌شنبه بود که محسن تلفن زد. دوستی از نزدیکان میرحسین موسوی خبر داده بود که امشب قرار است موسوی و کروبی را بگیرند. در واقع از آغاز هفته با دنبال کردن مسیر رویدادها می‌شد فهمید که لغو مراسم احیا در مزار خمینی، جلوگیری از برگزاری وسیع یادروز درگذشت آیت‌الله طالقانی (و خصوصی کردن مجلس در مسجد هدایت با هدایت مهدی دوست دیر و دور سالهای نوجوانی و فرزند همدل و همراه پدر طالقانی و در خانه خانم اعظم طالقانی دختر آن مرحوم) منع برگزاری سالانه شهادت آیت‌الله قدوسی، ربودن چند ساعته فرزند آقای کروبی و سپس دستگیری دکتر علی‌رضا بهشتی و مرتضی الویری و... همگی نشانه تصمیم رژیم برای تنگتر کردن هر چه بیشتر حصار گرد رهبران جنبش سبز و جلوگیری از به‌راه افتادن موج تظاهرات در روز قدس بود.

می‌دانستیم که دوشنبه شب جلسه نینجند شورایعالی امنیت ملی بدون حضور حسن روحانی، که هنوز یکی از دو نماینده سیدعلی آقا در شورا است، به ریاست تحفه آرادان تشکیل شده است. جلسه‌ای که در آن یک دستور کار وجود داشته به همراه چراغ سبزی از ارباب فقیه مبنی بر اینکه دستگیری رئیس فتنه از جانب مقام معظم رهبری بلامانع اعلام شده است. قرار می‌گذاریم با دو محسن (مخملباف و سازگارا) که همان موقع اطلاعاتی‌های بیرون دهیم. دوازده و نیم شب اطلاعاتیه منتشر می‌شود. بازتاب وسیعی دارد، خدا پدر خالق فیس بوک و الباقی چهارراه‌های ارتباطی را بیمارزد. از شش صبح تلفنها شروع می‌شود و تا ساعت 9 صبح دهها خبرگزاری و رادیو تلویزیون خارجی خبر را پخش کرده‌اند. در اطلاعاتیه اشاره شده با دستگیری کروبی و موسوی و خاتمی، مردم به خیابانها خواهند آمد و رهبری جنبش نیز به خارج منتقل خواهد شد. البته آنها که خرده شیشه دارند این قسمت را با تعبیر و تفسیرهای حیرت‌آور پیگیر می‌شوند حال آنکه قصد ما یادآوری این نکته بود که جنبش با زندانی شدن رهبران شناخته شده‌اش پایان نمی‌گیرد و کسانی هستند که با توصیه رهبران جنبش در داخل، از چند هفته پیش به خارج آمده‌اند تا دست در دست هموطنان مبارزان در خارج کشور، جنبش را تا مرحله پیروزی راهبر شوند.

روز چهارشنبه خبردار می‌شویم که در جلسه هیأت وزیران، احمدی‌نژاد توصیه سعید جلیلی و منوچهر متکی را مبنی بر اینکه دستگیری سه چهره شاخص جنبش را به بعد از سفرش به نیویورک موکول کند چون این مسأله می‌تواند امیدها به گفتگو با شیطان بزرگ را به هم بریزد، پذیرفته است. با اینهمه درز کردن آنچه در دیدار حسن روحانی و همکارانش در مرکز پژوهش‌های استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت با هاشمی رفسنجانی گذشته، تاکید مجددی است بر اینکه سید علی آقا دستور بازداشت حداقل موسوی و کروبی را صادر کرده است.

## کودتای اقتصادی پیش از کودتای انتخاباتی

جمشید اسدی

یورش جناح سرسخت سپاه پاسداران برای در اختیار گرفتن تام و تمام کشور، با کودتای انتخاباتی ریاست جمهوری ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ آغاز شد. پیش از این سپاه پاسداران به کودتایی اقتصادی دست یازیده بود. هم چنان که در زمینه سیاست، رای مردم به نامزدهای تصویب شده خود نظام را برنتابیند و احمدی نژاد را به کاخ ریاست جمهوری فرستادند (برای چه مدت؟)، در زمینه اقتصاد نیز، قراردادهایی که از آن شرکت های رقیب شده بود را نپذیرفتند و به زور در اختیار خود گرفتند.

البته جناح سرسخت و تمامیت خواه سپاه، از همان آغاز و به ویژه پس از جنگ ایران و عراق به گرفتن امتیازهای اقتصادی علاقه نشان داده بود، اما این علاقه کم کم تبدیل به "حق قانونی" شد، به طوری که وقتی در دوران دولت اصلاح طلب خامنه‌ای، این "حق" را به زبان خوش به ندادند، سپاه به زور توپ و تانک گرفت. مثلاً در مورد به چنگ آوردن امتیاز بهره برداری از فرودگاه امام خمینی، کامیون های ارتشی را به باندها کشاند و هواپیمایی را که در آسمان بود با جت های خود از فرودگاه راند. درست مثل یورش بیگانه به کشور یا کودتای جناحی در درون خود نظام. این نوشته شرح همین کودتای اقتصادی است که پیش زمینه نامبارک کودتای انتخاباتی بیست و دوم خرداد ۱۳۸۵ شد.

تاریخچه طرح فرودگاه بزرگ تهران. فکر ساختن یک فرودگاه بزرگ بین المللی در نزدیکی تهران پیش از انقلاب ریخته شد. سازمان جهانی هواپیمایی، ایکائو (ICAO)، در سال ۱۳۴۷ ساخت فرودگاه بزرگی را برای پوشش دادن تمامی منطقه به ایران پیشنهاد کرد و حکومت وقت پذیرفت و حتی در پی افزایش قیمت نفت در ۱۳۵۳، خواهان گسترش آن شد. این فرودگاه که همچون هر طرح بزرگ دیگری در آن دوران نام "آریامهر" به خود گرفته بود، قرار بود همان زمانی گشایش یابد که از اتفاق روزگار انقلاب اسلامی شد. رهبران انقلاب هم این طرح مانند هر طرح بزرگ دیگر آخرین دولت پادشاهی ایران را به اتهام بلند پروازی و پیروی از غرب از دستور خارج کردند. و کمابیش همه آن ها را چند سال دیرتر با هزینه گزاف تر از سر گرفتند.

البته ناشی از خیالات انقلابی و جنگ با عراق تا چند سال سخنی از سرگیری ساختمان این فرودگاه در بین نبود. از آن گذشته، حکومتی که به گسستن مناسبات خود با استکبار جهانی و کشورهای دست نشانده منطقه افتخار می کرد، چه نیازی به فرودگاه بین المللی برای دادن خدمات پروازی به منطقه داشت؟ حالا که بسیاری از پروازهای بین المللی به کشور قطع شده بود، همان فرودگاه قدیمی "مهرآباد" تهران هم زیادی بود. در همان مدت اما، فرودگاه دویی بار و مسافر منطقه را به سرعت به خود جلب می کرد و فرودگاه استانبول در ترکیه هم گسترش می یافت.

تولد دوباره طرحی که نه: فرودگاه امام خمینی. چند سال پس از پایان جنگ ایران و عراق، نظام جمهوری اسلامی طرح قدیمی فرودگاه بین المللی تهران را دوباره در دست گرفت و البته از گستره آن بسیار کاست و برای مبارزه با بت پرستی و کیش شخصیت، نام آن را از "آریامهر" به "امام خمینی" تغییر داد. کار ساختن این فرودگاه سرانجام در سال ۱۳۸۳ در زمینی به گستردگی شیخ نشین قطر به پایان رسید. در ۳۵ کیلومتری جنوب غربی تهران، میان بزرگراه تهران-قم و بزرگراه تهران-ساوه و نزدیک به رباط کریم.

فرودگاهی که ساختمانش تمام می شود تا آمادگی کامل برای ارایه خدمات، هنوز آماده بهره برداری نیست. به همین منظور احمد خرم وزیر وقت راه و ترابری دولت اصلاح طلب محمد خاتمی مناقصه ای برای توسعه و بهره برداری فاز اول فرودگاه امام، ترتیب داد که در آن ۳۱ شرکت، ۱۶ شرکت داخلی و ۱۵ شرکت خارجی، به رقابت پرداختند. از میان این ها پنج شرکت انتخاب شدند. اما پس از چندی دو شرکت از پنج شرکت برگزیده اعلام انصراف کردند و در نهایت کنسرسیوم ترکیه ای تاو TAV (TEPE-AKFE-VIE) از میان سه شرکت باقی مانده برنده مناقصه ۱۹۲ میلیون دلاری فاز اول فرودگاه شد.

قرار بود فاز اول فرودگاه امام خمینی برای پذیرایی از ۶ تا ۵/۶ میلیون مسافر در سال، ۵/۳ میلیون نفر در پروازهای خارجی و ۳ میلیون نفر در پروازهای داخلی، به راه افتد و سپس ظرفیت پذیرایی تا ۴۰ میلیون مسافر در سال توسعه یابد. همچنین قرار بود پس از تمام شدن کار فاز نخست، همان کنسرسیوم تاو فاز دوم فرودگاه را هم به دست گیرد و در صورت تصویب مجلس شورای اسلامی اداره آن را به مدت ۱۱ سال و ۳ ماه به عهده داشته باشد. حالا این شرکت برنده

مناقصه که بود که چندی بعد بهانه این همه بگو و مگو و بلکه زد و خورد میان اصلاح طلبان و محافظه کاران نظام شد؟

شرکت تاو، از همکاری و مشارکت میان سه شرکت Construction Tepe، Akfen Construction و Vienna Airport companies به وجود آمده بود. شرکت Tepe و شرکت Akfen که به ترتیب در سال های ۱۹۶۹ و ۱۹۷۶ تأسیس شدند از بزرگ ترین بنگاه های ترک هستند و در زمینه های ساختمان فرودگاه، مدیریت تأسیسات، بیمه، خدمات امنیتی و گردشگری در ترکیه و دیگر کشورها فعالیت گسترده دارند.

شرکت Vie هم که خدمات مدیریتی و مشاوره ای ارایه می کند در سال ۱۹۵۴ تأسیس شده و سال هاست که مدیریت فرودگاه وین اتریش را به عهده دارد. همچنان که شرح رفت از همکاری و مشارکت این سه شرکت کنسرسیوم TAV به وجود آمد که پیش از پیروزی در مناقصه فرودگاه امام خمینی، برنده مناقصه بهره برداری از فرودگاه اتاتورک استانبول شده بود.

کودتای اقتصادی پاسداران سرسخت: اشغال نظامی فرودگاه امام خمینی. سید محمد خاتمی رئیس جمهور وقت طی مراسمی فرودگاه امام خمینی را در ۱۲ بهمن ماه سال ۱۳۸۲ گشود. قرار بود روز ۳۱ فروردین ۱۳۸۳ از آن بهره برداری شود که تا ۱۹ اردیبهشت عقب افتاد.

شنبه روز افتتاح، هواپیمایی مسافری از مبدا دویی اجازه یافت در این فرودگاه به زمین بنشیند و اما بلافاصله پس از آن ستاد کل نیروهای مسلح فرودگاه را اشغال نظامی کرد و اطلاعیه داد که تا رفع مشکل امنیتی و لغو فعالیت شرکت خارجی تاو فرودگاه بسته خواهد ماند. چند ساعت پس از پخش این اعلامیه، یک هواپیمای ایران ایر از دبی به تهران می آمد و قرار بود ساعت ۳ بعد از ظهر در فرودگاه امام خمینی به زمین نشیند که با دو فرود هواپیمایی جنگی روبرو و مجبور شد مسیر را تغییر دهد و در فرودگاه اصفهان فرود آید.

بهانه رسمی مخالفت، ماهیت "صهپونیسیتی" گروه مادر یکی از شرکت های کنسرسیوم تاو بود به نام Akfen، که متعلق به سرمایه دار "صهپونیسیتی" به نام «شوراز» است و اسلحه و تجهیزات نظامی و سیستم های امنیتی تولید می کند.

بر مبنای همان اتهام، شرکت OPGAL یکی از شرکای Akfen به «اوی باراک» پسر «ایهود باراک» نخست وزیر سابق اسرائیل تعلق دارد و شرکت «رافائل» از جمله سهامداران Akfen نیز اسرائیلی است. اما این ها اگر دلیل فسخ قرارداد باشد پس می بایستی قرارداد تقریباً همه شرکت های بزرگ اروپایی که به ویژه در زمینه نفت و گاز در ایران "اسلامی" فعالیت داشتند نیز فسخ می شد یا اصلاً بسته نمی شد چون بر همه، از محافظه کار و اصلاح طلب، روشن بود که این شرکت ها با شرکت های اسرائیلی نه تنها داد و ستد، که حتی مشارکت داشتند. اما این ایراد از سوی سرسختان سپاه و هواداران محافظه

کارشان بیشتر برای کسب امتیاز بود تا دوراندیشی در باره مسایل امنیتی. چون روشن است که رابطه دست چندم شرکتی با اسرائیل که کارش رتق و فتق هتل داری، پارکینگ، تحویل بار و چمدان، رستوران داری و کارهای دیگری از این دست است به مراتب کم خطر از شرکت هایی است که در کار شریان های حیاتی اقتصاد ایران، چون نفت و گازند و مناسبات نزدیک تری با اسرائیل دارند.

هرچه بود در پی اشغال نظامی، خدمات فرودگاه (هندلینگ) از شرکت ترکیه ای تاو گرفته و به شرکت هواپیمایی ملی، "هما" واگذار شد. پس از "خروج بیگانگان" از فرودگاه امام خمینی، شرکت های هواپیمایی آسمان و کاسپین پرواز های خود را به فرودگاه مذکور منتقل کردند. اما از آن جا که "هما" به تنهایی نمی توانست جای خالی تاو را پر کند، این فرودگاه هنوز توانایی پذیرایی از همه پروازهای بین المللی تهران را نداشت، تا چه رسد به ارایه خدمات برای منطقه.

پس از اشغال نظامی، احمد خرم وزیر راه و ترابری وقت برای از میان بردن مشکلات و باز گشایی فرودگاه از پاننشست و بسیار کوشید و همین باعث شد که سرسختان سپاه به فکر استیضاح وی افتند و نمایندگان زیر نفوذ خود در مجلس را بدین منظور زیر فشار گذارند. به دنبال این در تیر ۱۳۸۳ طرح استیضاح احمد خرم گرد شش محور با امضای ۶۱ نماینده به هیئت رئیس مجلس تقدیم شد: بی توجهی به بیت المال در وزارتخانه، استان ها، فرودگاه امام خمینی و ... ، کم توجهی به مأموریت های ذاتی حوزه کاری اعم از راه های کشور و به خصوص راه های روستایی، مستندات در تحقیق و تفحص از فرودگاه امام خمینی نسبت به فعالیت ها، قراردادهای مناقصه ها، مستندات مربوط به حادثه قطار نیشابور و بی توجهی در انتصاب مدیران و به کارگیری نیروهای غیر متخصص در این وزارت خانه.

البته احمد خرم در کار دیوانی و مدیریتی بی تجربه نبود: عضویت در سپاه پاسداران و سپس ستاد انقلاب فرهنگی، معاونت استانداری و معاونت برنامه ریزی در استان هرمزگان، معاونت سیاسی استانداری بوشهر، استاندار



کودتای انتخاباتی ۲۲ خرداد ۱۳۸۸، نیروهای وابسته به سپاه با صف بندی آشکار در برابر داد و ستد های قانونی دولت خاتمی، به کودتایی اقتصادی دست یازیدند. پس از کودتای اقتصادی اما، روند یکدست کردن حاکمیت سپاه در جریان انتخابات مجلس هفتم با فعالیت های بسیج در قالب طرح های "امیرالمومنین" و "معرفت و بصیرت" جهتی غیرقابل بازگشت به خود گرفت. در همان زمان، مسئولیت های حساسی چون ریاست سازمان صدا و سیما و شهرداری تهران به چهره های وابسته به سپاه نظیر عزت الله ضرغامی و محمود احمدی نژاد سپرده شد. بعد هم که سپاه با تقلب در دوره نهم و با کودتا در دوره دهم همان احمدی نژاد را به کاخ ریاست جمهوری فرستاد.

حالا با توجه به زور عریان در سیاست، برای سپاهیان سرسخت رانت خواری و باج گیری در اقتصاد آسان تر می شود. شایان توجه است که حتی پیش از آن که قرارداد خدمات فرودگاهی از کنسرسیوم تلو گرفته و به شرکت های خودی تحویل داده شود، در ساخت و ساز فاز یکم فرودگاه نیز چنین اتفاقی افتاده بود: شرکت خصوصی «کیسون» به کار ساختمان فاز یک مشغول بود، اما بر سر اختلافی قرارداد این شرکت از سوی وزارت راه و ترابری فسخ شد. سپس شرکت های «دی» و «ملی ساختمان» از زیرمجموعه های بنیاد مستضعفان بین سال های ۷۷ تا ۸۱ ساخت فاز یک را به عهده گرفتند. این دو شرکت امروز از بزرگ ترین طلبکاران (در حدود ۲۴ میلیارد تومان) فرودگاه هستند (روزنامه خراسان مورخ ۲۳/۱۲/۸۳).

در متنی که فرودگاه بزرگ بین المللی تهران بسته یا گرفتار کشمکش و ترقندهای رانت خواران بود «دی» از غلظت همسایه ایرانی خود بسیار استفاده برد و فرودگاه اش را گسترش داد. این فرودگاه که قرار بود روزی «هاب» منطقه باشد، امروز به طرز چشمگیری پست سر فرودگاه دبی «هاب» کنونی منطقه است. گذشته از آن دیگر کشورهای منطقه چون قطر، بحرین، کویت، عمان و مصر به طور مدام سرمایه گذاری های سنگین برای فرودگاه های خود می کنند.

چه فرصت هایی که در این مدت از دست ایران رفت! حدود چهل سال پیش که ایران به فکر ساخت فرودگاهی بزرگ برای پایتختش افتاد بزرگ ترین اقتصاد (و شوربختانه از خشن ترین استبدادهای) منطقه بود و درست به همین دلیل بود که ایکانو (ICAO)، سازمان جهانی هواپیمایی، از میان این همه کشور به ایران پیشنهاد کرد که تبدیل به مرکز خدمات پروازی برای بار و مسافر در منطقه شود. در آن زمان حتی یک متر آسفالت در دبی وجود نداشت. حالا این شیخ نشین تبدیل به قطب منطقه ای و ایران گرفتار تحریم های بین المللی شده است.

ایران برای رهایی سیاسی و رشد اقتصادی یک راه بیشتر پیش رو ندارد.

البته احمد خرم در کار دیوانی و مدیریتی بی تجربه نبود: عضویت در سپاه پاسداران و سپس ستاد انقلاب فرهنگی، معاونت استانداری و معاونت برنامه ریزی در استان هرمزگان، معاونت سیاسی استانداری بوشهر، استاندار هرمزگان، استاندار همدان، استاندار خوزستان، معاونت هماهنگی امور عمرانی وزیر کشور و سرانجام وزیر راه در دولت محمد خاتمی. اما حالا گیرم که احمد خرم ناکارآمد و کم توان بود، پس چرا نمایندگان محافظه کار مجلس که این همه اشکال در مدیریت و کار وی دیده بودند، منتظر تمام شدن کار فرودگاه شدند تا او را استیضاح کنند؟ او که از سال ۱۳۸۰ وزیر بود! به هر حال پس از رفتن خرم، محمد خاتمی، رئیس جمهور وقت، احمد صادق بناب که معاون اقتصاد و حمل و نقل بود را به عنوان سرپرست وزارت راه و ترابری معرفی کرد (۱۵ مهر ۱۳۸۳). بازگشایی فرودگاه از مهم ترین وظایف سرپرست جدید بود و حتی گزارشی را برای این مهم در دی ماه ۱۳۸۳ به رئیس جمهور تقدیم کرد. به گمان قوی همین کوشش برای بازگشایی بر اساس قرارداد پیشین با تلو باعث شد که مجلس پیشنهاد وزارت وی را رد کند (۳۰ دی ماه ۱۳۸۳).

این بود تا سرانجام در ۱۴ بهمن ۱۳۸۳، مجلس به محمد رحمتی دیگر نامزد سید محمد خاتمی برای تصدی وزارت راه و ترابری رای اعتماد داد. وی نیز در مدتی از کمتر از یک ماه (۱۱ اسفند ۱۳۸۳) خدمات فرودگاهی (هندلینگ) را به طور مطلق از تلو گرفت و تحویل داد به شرکت هواپیمایی هما که بخشی از آن به شرکت ایران ایر و بخش دیگری از آن به صندوق بازنشستگی وابسته است و کنسرسیومی متشکل از چهار شرکت هواپیمایی آسمان (واگذار شده به صندوق بازنشستگان از سال ۱۳۸۱)، ماهان (وابسته به مؤسسه خیریه مولی الموحیدین استان کرمان که سیدحسین مرعشی از بنیانگذاران آن است)، کاسپین و کیش ایر (متعلق به سازمان منطقه آزاد کیش) واگذار کرد. فرودگاه بین المللی امام خمینی سرانجام در ده اردیبهشت ماه سال ۱۳۸۴ به راه افتاد.

فرودگاه که باز شد، معلوم شد هزینه آن بیشتر از درآمد آن است. ظرفیت این فرودگاه جابجایی پنج تا شش میلیون مسافر در سال است، در حالی که کل مسافران خارجی پایتخت فعلی بیش از سه میلیون نیست. بنابراین فرودگاه هنوز هزینه بر است. هدف نخستین این فرودگاه تبدیل شدن به «هاب» (مرکز پرواز های) منطقه بود. اما در این شرایط این هدف دست نیافتنی است. به علت شمار پایین جابجایی مسافر و گردشگر بین المللی ناشی از تحریم ها، نرخ های غیر رقابتی در مقایسه با فرودگاه های بزرگ منطقه و خدمات و شرایط فرهنگی نامناسب.

رانت خواری اقتصادی در حکومت پادگانی پاسداران. ماجرای اشغال باند فرودگاه تازه افتتاح شده امام خمینی به روشنی نشان می دهد که چگونه پیش از

مورد هزینه	هزینه به تومان	حق الزحمه شرکت "ایفا جی کار" به تومان	کن به تومان
اجاره دستگاه ترچمه همزمان	8 میلیون و 940 هزار	بک میلیون و 609 هزار	10 میلیون و 549
اجاره خودروها	38 میلیون و 90 هزار	6 میلیون و 856 هزار	44 میلیون و 946
طرح تکوی فرود خوشن با احساب بیمه و مالیات	بک میلیون و 666 هزار	299 هزار	1 میلیون و 966
تشریفات "سی، ای، پی" و "وی، ای، بی"	32 میلیون و 457 هزار	5 میلیون و 842 هزار	38 میلیون و 299
صدا و صوت سالن مراسم	10 میلیون	بک میلیون و 800 هزار	11 میلیون و 800
نورسازان عین هزینه های صدا و صوت	10 میلیون	بک میلیون و 800 هزار	11 میلیون و 800
مهیا نمودن لوح یاد بود مراسم	نو میلیون	360 هزار	2 میلیون و 360
موزیک سنتی مراسم	900 هزار	162 هزار	1 میلیون و 621
اجاره صحنی مراسم	20 میلیون	سه میلیون و 600 هزار	23 میلیون و 600
مهیا نمودن تابلوی فلکسی فیس	11 میلیون	بک میلیون و 980 هزار	12 میلیون و 980
ارگسترسمونیک برای مراسم	9 میلیون و 100 هزار	بک میلیون و 638 هزار	10 میلیون و 738
گل و مسمر مراسم	32 میلیون و 300 هزار	5 میلیون و 814 هزار	38 میلیون و 114
هتل	31 میلیون و 647 هزار	بذج میلیون و 696 هزار	37 میلیون و 344
پارکسازان مراسم	6 میلیون و 940 هزار	بک میلیون و 249 هزار	8 میلیون و 189
دکوراسیون مراسم	68 میلیون و 200 هزار	12 میلیون و 276 هزار	80 میلیون و 476
طراحی و ساخت تیزرهای تبلیغاتی برای تهیه موکتی مخیا فرودگاه	20 میلیون	سه میلیون و 600 هزار	23 میلیون و 600
برای مستند سازی مراسم	7 میلیون	بک میلیون و 260 هزار	8 میلیون و 260
پوشش مطبوعاتی مراسم	40 میلیون	720 هزار	4 میلیون و 720
بخش تیزر تبلیغاتی	101 میلیون و 423 هزار	18 میلیون و 256 هزار	119 میلیون و 680
صحنه و بهار و شام نیروی حفاظتی و امنیتی	24 میلیون و 912 هزار	3 میلیون و 816 هزار	25 میلیون
هزینه ضیافت شام و کارکات	21 میلیون و 205 هزار	17 میلیون و 608 هزار	115 میلیون و 432
هزینه نهار برای مهمانان	97 میلیون و 825 هزار	بذج میلیون و 494 هزار	36 میلیون
نحاس و پتو و بادکنک	30 میلیون و 525 هزار	15 میلیون و 309 هزار	100 میلیون
تأمین نیروی انسانی	85 میلیون	468 هزار	سه میلیون و 68
کارشناسی فرود خوشن	نو میلیون و 800 هزار	630 هزار	4 میلیون و 130
عکسبرداری صنعتی	3 میلیون و 500 هزار	2 میلیون و 70 هزار	13 میلیون و 570
انتقال تصویر از عمکیات فرود	11 میلیون و 500 هزار	6 میلیون	39 میلیون و 530
برای فیلمبرداری همزمان و دی وی دی	33 میلیون و 350 هزار	3 میلیون و 780 هزار	24 میلیون و 780
فیلم و کلیپ مهمانان	21 میلیون	1 میلیون و 789 هزار	11 میلیون و 729
پلاکارد اطلاع رسانی مراسم	9 میلیون و 940 هزار		



## عبور از پدران

حمید فرخنده



برخلاف رسم زمانه، فرزندان، پدران، و جوانان، پیران را نصیحت کردند. آنان را به حلم، خویشتنداری و رعایت حرمت تظاهرات سبز خویش فراخواندند و آن گاه که پند و اندرز کارگر نیفتاد، صبورانه تظاهرات و اعتراضات خویش را به گوشه ای دیگر انتقال دادند

از جلوه های بارز جنبش اخیر ایران عبور فرزندان سبز از پدران سرخ یا آرمانگرا بود. در داخل و خارج کشور نسلی از انقلابیون زندگی می کنند که ریزش تدریجی سی ساله تعدادشان را محدود کرده است، هرگز به کمتر از انقلاب یا سرنگونی نظام اسلامی رضایت نمی دهند و اکنون اگر کهنسالی را آغاز نکرده باشند، دوران میانسالی را می گذرانند. شرایط سیاسی داخل کشور امکان فعالیت سیاسی یا مخالفت علنی علیه مشارکت در انتخابات را به این نسل از انقلابیون نمی دهد، رفقای خارج از کشور آنها اما همواره انتخابات ریاست جمهوری را فرصتی مناسب برای فعالیت ها و اعتراض های خویش یافته اند. هر چهار سال، در روز انتخابات اغلب با پرچم های سرخ در برابر سفارتخانه های ایران گرد آمده اند تا با شعارها، پرچاش ها و گاه تعرضات خویش، رای دهندگان را بدرقه کنند.

شرکت گسترده ایرانیان خارج از کشور در دور دهم انتخابات ریاست جمهوری و شروع مبارزات موج سبز علیه کودتای انتخاباتی ۲۲ خرداد و حوادث پس از انتخابات، طرفداران انقلاب یا سرنگونی نظام را در موقعیتی جدید و دشوار قرار داد. کم نبودند پدران و مادران سرخی که ناگهان خود را با فرزندان سبز روبرو دیدند. اولین مشکل وقتی آغاز شد که پدران رای نداده نتوانستند برای پس گرفتن آرای خویش با فرزندان همصدا شوند. مشکل بعدی زمانی نمایان گشت که انقلابیون سرخ و سرنگونی طلبان سلطنت طلب با تعداد اندک اما پرچم های بیشمار و شعار "مرگ بر جمهوری اسلامی" در تظاهرات فرزندان سبز حضور می یافتند تا هم در عکس ها و فیلم ها تظاهرات را از آن خود نشان دهند، هم رادیکالیسم خویش را به رخ سبزپوشان رفورمیست کشند.

چنین بود که برخلاف رسم زمانه، فرزندان پدران، و جوانان پیران را نصیحت کردند. آنان را به حلم، خویشتنداری و رعایت حرمت تظاهرات سبز خویش فراخواندند و آنگاه که پند و اندرز کارگر نیفتاد، صبورانه تظاهرات و اعتراضات خویش را به گوشه ای دیگر انتقال دادند.

اگر این داستان برحکومتیان بود، در این میان بودند درحکومتیانی نیز که شاهد گسترش موج سبز میان فرزندان خویش بودند. عبدالحسین روح الامینی نجف آبادی نمونه بارز چنین افرادی است که فرزندش سالم از خانه برای پیوستن به موج اعتراضات سبز بیرون رفت و دو هفته بعد بجای دریافت خبری از فرزند بازداشت شده اش، جسد او را با دهانی خرد شده تحویل گرفت.

آقای روح الامینی بعد از انقلاب فرهنگی و بازگشایی دانشگاهها در آغاز دهه شصت، با عضویت در انجمن اسلامی دانشکده داروسازی دانشگاه تهران بعنوان یکی از بازوان اجرائی انقلاب فرهنگی در این دانشکده، در کار فرستادن دانشجویان دگراندیش به اوین برای بازجویی یا اخراج آنها و تصفیه استادان فعال مایشاء بود.

اکنون نزدیک به سه دهه بعد، او بعنوان رئیس انستیتو پاستور و در مقام دبیرکل حزب عدالت و توسعه و با دارا بودن چند پست دیگر، همچنان به نظام اسلامی و آیت الله خامنه ای وفادار مانده و امیدوار اجرای عدالت از سوی رهبر جمهوری اسلامی در ماجرای قتل درنکاح محسن خویش است. آقای روح الامینی خون فرزند را دیده اما تعفن نظام را حس نکرده است. دهان خرد شده فرزند را دیده، صدای خرد شدن پایه های مشروعیت نظام را نشنیده. تلاش دارد در برابر سوال خبرنگاران و در پیشگاه ولی فقیه قصه ی دل پر غصه پنهان نگه دارد تا آبروی نظام پاس دارد. دلش در بند نظام است با اینکه دلبندهش در بند نظام بود و جسد در هم شکسته اش را تحویل گرفت. با همان خونسردی که دانشجویان را پاکسازی می کرد، علیه "فرصت طلبان" سبز سخن می گوید و برای مظلومیت نظام و رهبری دل می سوزاند. برای روشن شدن حقیقت پیرامون مرگ فرزندش در بازداشتگاه کهریزک امید به رهبری بسته است که حفظ آبروی نظام را از افشای جنایات صورت گرفته ارجح می داند. در سودای پیدا کردن عاملان و آمران قتل فرزند است درحالیکه خانواده های دیگر کشته شدگان در زیر فشار و تهدید ماموران خفیه دستگاه ولایت اجازه برگزاری مراسم سوگواری، همکاری با کمیته پیگیری آقایان موسوی و کروبی یا مصاحبه با رسانه های خارج از کشور در مورد مرگ عزیزان خویش ندارند.

سخنان آیت الله خامنه ای در مراسم نماز عید فطر اما دگر بار نشان داد که برای رهبر جمهوری اسلامی حفظ قدرت و آبروی نظام بیش از هر حقیقت دیگر اهمیت دارد. وی در سخنانی بظاهر آشتی جویانه و در باطن پریشان از رعایت قانون، مهربانی و اخلاق حسنه سخن گفت اما در همان حال اعترافات زندانیانی که تحت سخت ترین شرایط و بدون رعایت حقوق قانونی آنان از جمله حضور وکلای شان، مجبور به اعترافات علیه خویش شده اند را صحیح، مسموع و نافذ دانست.

رهبر جمهوری اسلامی از عظمت حضور ملت در راهپیمایی روز قفس سخن گفت اما حضور صدها هزار نفره ی سبزها در تهران و دیگر شهرهای بزرگ کشور را نادیده گرفت. از شفافیت سخن گفت درحالیکه هم خود وی و هم مسئولان منتخب وی در نهادهای قضایی، نظامی، اطلاعاتی و انتظامی همه کار می کنند تا بلکه جلوی روشن شدن جنایات صورت گرفته را بگیرند. روزنامه ها را توقیف می کنند یا در دفاتر آنها مامور سانسور می گمارند تا مبادا برخلاف منویات رهبری و دولت کودتا روشنگری کنند. از شفافیت سخن گفت اما رسانه ملی کشور که مستقیماً زیر نظر رهبری و با بودجه عمومی اداره می شود در نقش صدا و سیمای کودتاچیان به کدر کردن فضای خبررسانی کشور مشغول است، شخصیت های سیاسی کشور بویژه رهبران جنبش سبز در آن مورد اتهام قرار می گیرند، بدون اینکه طبق قانون فرصت پاسخ دهی به آنان داده شود.

ترانه موسوی پیدا می کنند تا ترانه واقعی را بفراوشی بسپارند. آیت الله خامنه ای از تعقیب و مجازات مجرمان سخن گفت درحالیکه دستگاههای امنیتی برای ارباب کسانی که جرات کرده اند از تجاوز و جنایت در زندان ها سخن بگویند، موتورسوار مسلح در خانه هایشان می فرستند، یا شیخی آزاده که شجاعت افشای تجاوز و ایستادگی در برابر کودتاچیان را داشته علیرغم اسناد ارائه شده، دروغگو می خوانند. از اخلاق حسنه و پرهیز از تهمت به دیگران گفت درحالیکه اخلاق و تقوای نماینده ی ایشان در روزنامه کیهان در اتهام زدن به آقایان موسوی کروبی و خاتمی و دیگر منتقدان نظام یا هنرمند محبوب ملت آقای شجریان، رسوای خاص و عام است. گویا سرلشکر محمد علی جعفری که بزرگ ترین، بی اساس ترین و مضحک ترین اتهامات را به آقایان خاتمی، موسوی خوینی ها و بهزاد نبوی نسبت داده است، برگزیده ی رهبر نیست. ملت ایران اما رشیدتر، آگاه تر، هوشیارتر و مصمم تر از آن است که با سخنان پرتناقض رهبری گرفتار در کلافی سردرگم که شخصاً با بی عدالتی، بی درایتی و بی سیاستی خود ایجاد کرده است، یا با اقداماتی نیم بند برای فرار مسئولان واقعی قلب، تجاوز و جنایت، دست از خواست های عدالت جویانه و آزادی خواهانه ی خویش بردارد.

کاش آقای روح الامینی نیز چنانکه وعده داده است پیگیر اجرای عدالت و روشن شدن حقیقت پیرامون مرگ فرزند خویش باشد و خون وی را برای حفظ مصالح و آبروی نظام فراموش نکند.



## هاشم باروتی

جمهوری از کمر کارگر می گذرد  
درست نرسیده به انقلاب است که آزادی تمام می شود  
اینجا همه خیابانها به تو می رسد  
به تو که هیچ راه بازی به آغوشت نمی رسد  
تا زوزه گلوله ای گرگی شود  
و گلوی تو را بشکند  
تا یادت نرود  
زندگی یک روز در همین تقاطع آزادی و انقلاب است که تمام می شود

## بر خلاف تو انسانم

عاشق می شوم  
می رقصم  
برای کودکم لالایی می خوانم  
تا تمام دنیا لبخندی شود  
بر خلاف تو انسانم  
تو می کشی  
می کشی  
و فراموش می کنی لبخندی که از صورتم به تاراج رفت  
تا هر انسانی بغضی می شود نشکفته  
بر خلاف تو انسانم

## اینجا عصا اعجاز ممنوع

حتی ظهور راز ممنوع  
خورشید در نابآوری سوخت  
در آسمان پرواز ممنوع  
شب مانده در یک التهایی  
از هر طرف آغاز ممنوع  
گنگست آری این سخنها  
در شهر ما آواز ممنوع  
اینجا دروغی باز سر زد  
هی قاصدک پرواز ممنوع

## تپش خاکستری

## ناصر اطمینان

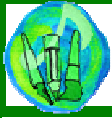
امروز خاکستری می تپد دلم  
وتنهایی سکوت  
جیغ بنفش\* می کشد  
در سرم.  
برگی سبز می خواند  
- ناگهان-  
در این صبح زود  
و پاسخ می دهد  
- او را-  
شاخه ای  
از آن سوی رود.  
غوغایی می شود به پا  
می خوانند برگ ها و شاخه ها  
- یک صدا-  
می گسترند رنگین کمان نور  
- در این میان-  
و زرین می شود  
نگاه من  
و سرخ، افق های دور.  
سکوت را تنها  
به خود وا می گذارمش...  
اینک،  
روشن می تپد دلم...

\* جیغ بنفش- اشاره به گوشه ای از شعر هوشنگ ایرانی

## زندگی

## بهرام پرتوی

زندگی داستانی است طولانی! ، تو از آن چه میدانی؟  
زمین آمد پدید، بعد هر آنچه میتوان دید.  
انسان، که گویند نواده ی آدم است و ساخته ربی!  
یا نتیجه تکامل است، پدیدار شد لختی!  
زندگی روان شد چون آب بر بستر رود.  
با چون موج در دل دریای کف آلود.  
قصه ای شد جذاب، پرشور  
، آدمیان روان شدند از پی نور.  
انسان نور بود، ظلمت از او دور بود.  
ناگاه، سیاهی آمد پدید، سینه نور درید.  
دشمنی آغاز شد، کینه ها ساز شد، غم با انسان دمساز شد  
لیک مبارزه آغاز شد.  
زندگی داستانی است طولانی! تو از آن چه میدانی؟  
نور با ظلمت در جنگ شد،  
انسان نیمی با نور و نیمی با سیاهی هماهنگ شد  
تاریخ ها پر آهنگ، بردگان کردند جنگ، زار عین آمدند به تنگ  
تا نوبت  
کارگر شد.  
زندگی داستانی است طولانی! تو از آن چه میدانی؟  
کار با کارگر عجین شد، سینه اش پر از کین شد، زر و زور حاکم بر زمین شد  
آسمان تیره، دیده ها خیره، روز جنگ و نبرد شد.  
صفیر گلوله، خون های ریخته  
ستیز به زیان کارگر شد  
زندگی داستانی است طولانی! تو از آن چه میدانی؟  
دانه های خون در زمین بارور می شود، نوبت اتحاد کارگر می شود  
زر و زور بی پدر می شود، روز فتح و ظفر می شود  
انسان، انسان و دیو ظلم جان به سر می شود.



### سرود زندانی جهان آزاد

به چشمهای خسته ام نگاه کن،  
غرورکوه و خشم رعد و بغض ابر،  
در این دو برکه ی کیبود؛  
موج می زند!

\*\*\*

به دستهای بسته ام نگاه کن،  
نگاه کن، ببین که شوق ساختن  
هنوز،

در این گسسته تار و پود؛

موج می زند!

\*\*\*

لبان سرد و بسته ام،  
به خنده وا نمی شود،  
ترانه سر نمی دهد،  
ولی در آن سرود؛

موج می زند!

\*\*\*

دل، دل شکسته ام  
اجاق کوچکی است،  
که کوه آتشی در آن نهفته است،  
ولی برای چشم دشمنان  
در آن همیشه دود؛

موج می زند!

\*\*\*

هنوز ذهن روستایی ام  
در انتظار آن بهار سبز مانده است،  
که با ترانه ها

و اهتزاز دستها

و سوت کارخانه ها

و اشکها و بوسه ها

ز راه می رسد

و با نوازش نسیم دلکشش،

صفای عشق و عطرنان

زخاش تا سپید رود،

موج می زند!



### خویشتن را باور کن مجتبی کاشانی

شعله روشن این خانه تو باید باشی

هیچ کس چون تو نخواهد تابید

سرو آزاده این باغ تو باید باشی

هیچ کس چون تو نخواهد رویید

ریشه‌ها می‌گویند ما تواناتر از انیم که می‌پنداری

باز کن پنجره را صبح آمده است، باز هم منتظری؟

هیچ دستی بی تو بذری بر روی این خاک نخواهد پاشید

خرمنی کوت نخواهد گردید

هیچ چرخه بی چرخش تو

بی خواهش تو

بی چالش تو، بی توانایی اندیشه و عزم تو نخواهد چرخید

اسب اندیشه خود را زین کن

تکسوار این جاده تو باید باشی

نازنین داس بی‌دستی ما سال‌هاست

خوشه نارسته‌ی بذری را می‌چیند

که به دست پدران ما در خاک نریخت

کودکان فردا خرمن کشته امروز تو را

خواب و خاموشی امروز تو را

در نگاه فردا در حضور تاریخ هیچ کس بر تو نخواهد بخشید

هیچ کس جز تو نخواهد آمد

هیچ کس بر در این خانه نخواهد آمد

و نخواهد گفت برخیز که صبح است

بهار آمده است

تو بهاری تو بهاری آری خویشتن را باور کن

### آزاده دواچی

1

وقت روز نیست

وقت شب هم

بعد از ظهر است یا سحر

اصلا هیچ وقتی نیست

وقت، وقت پوتین است

وقت ساییدن عاطفه‌ها به هم

وقت آنکه زمستان را خوابی کنیم

و از بهار بخوایم

از دودکشهایمان بالا رود

باید آتشی باشد

تا هدیه سرد پاییز را بسوزاند

2

صبحانه ای به رنگ ساچمه

سفره ای که

ستون پنجم هر تفنگ است

خواب را بلعیده اند

این تسمه های سریبی

هر قهوه بوی دل‌تنگی می دهد انگار

بوی مادران عزادار

پرده های خانه چه تنگند

فرشهایمان چرا هزیان می گویند

انگار کودکی در گلو دارند

انگار تاریخ مثله شده

از خم مویه هایشان نمی گذرد

دکوراسیونی خالی

قاب تنگ پنجره را بغل می کند

و این میزها ی مکدر

دیگر فنجان حرف را نمی بینند